

که فاضل از حضرت شیخ سوال کرد از قرآن بجناب شیخ ره فرمودند که قرآن قدیم است آنچه ماضی است از حکایات و قصص است
و آنچه متعلق بعلم است از آن است و قدیم است در قرآن نیز باین اعتبار که ثبوت اولی است در علم است قدیم گفته اند تا بعد از تشریح
و عبارات استثنائی و بر متظن لیسب خیر محقق نیست که آنچه جناب شیخ قدس سره در مقام جواب فرموده اند کجایان است که شیخ امامیه
اینهمه تعالی گفته اند که کلام لفظی ضروری و اتفاقا حادث است و کلام لفظی را جمع بعلم میشود و معنی علیحده نمیشود و از آن معنی غیر علم مستول نیست
و قول باین ماضی از نفسانیه و عصیت جاهلیت است و دیگر آنکه در متواله سی و یکم آورده است که جناب شیخ مد ظله العالی میفرمودند که در زمان
که در سیر و سلوک بودم در مشهد مقدس بر دهنه امام کبک امام علی بن موسی الرضا رسیدم در مسجدی که بر سر دهنه امام است نماز که کردم
شخصی را دیدم که روی خود را بکنج مسجد که میان مغرب و جنوب است کرده نشسته است بعد از آنکه من نماز که کردم بر او عرض و طلبید که گفت
از کجای می آئی گفتیم از خوارزم دیگر پرسید که چه مذهب است گفتیم مذهب امام علم ابوحنیفه گفتی چرا مذهب این امام الهدی اختیار میکنی
که این مذهب را اختیار کرده پرسیدم که مذهب امام را چه عقاید داری گفت امام ششیم می فرموده اند که هر چه در مذهب امام است
که من دارم و با او کفرم که قطع نظر از دلائل و سند مای دیگر بنویسند می ظاهر بگویم که خاطر نشان تو کرد و اینک از آن زمان که حضرت امام علیه السلام
کرده اند تا این زمان اینچنین بود این قبله اختلافی نیست و تو دعوی میکنی که من مذهب امام دارم و الآن روی خود را از قبله امام کرده اند
که اگر امام بانه مذهب که تو اعتقاد داری میبود هر آنکه قبله مسجد روضه ایشان را استوار عقاید تو است جایست کردن از همین بیان که تو
مذهب امام نداری چون بخاطرش این سخن مقول افتاد ساکت گشت باز با او کفرم که تو کبیرا معتقد هستی که بیت الله است و نیز عقاید او
که قبده جنت کعبه است گفت در این چه ترود است که من بملت اسلام و لیکن مذهب شیعه را بعضی من خاطر نشان کرده اند که مذهب
ایست از آن سبب این مذهب اختیار کرده ام پس با او کفرم که چون قبله اهل اسلام است در آن بیت الله مقام و قبله حنفی است و مقام
حنبلی و مقام شافعی مقام مالک است هرگز شنیده که مقام و مذهب شیعی در آنجا بوده باشد از این استدلال مکن که این مذهب است
که اگر حق بودی این مذهب را در خانه حق مقامی جوستی بود از این سخنان آن شیعی متاثر شده از عقاید آن مذهب گشته مذهب اهل سنت
و جماعت اختیار کرد انستی مؤلف گوید که آغاز بنام این کلام منی نظام مخرج الملام که معنی خواهم تو از بود کواهی مید و بر آنکه آنرا از
شیخ عالم مقام چه ترویج مرا خود است اندواز غایت حماقت و تصور فهم مناسه ظاهره آنرا ندانسته اند اما فدا آنچه اولاد بر مقام اهل
و جواب نکور شد از چند وجه است اول آنکه حنفی بودن جناب شیخ خلاف اول و مخالف حال سایر شیخ صوفیه خصوصاً سلسله علیهم السلام
دیگر آنکه مسئله قبله از مسائل جهادیه است بر وجهی که در مقام خود مبین شده و بنا بر آنکه در بعضی علامات که از صاحب شریعت غرضاً
منقول است جبر و دفع حج مساجد واقع است و دلائل رسد مانند دایره بندی و مثل آن تخمین نمیرساند و در طول عرض بلدان نیز تفاوت
بسیار هم میرسد لاجرم بمقتدر مراتب توح استنباط هر محبتی از آن علامات و دلائل تفاوتی در تعیین قبله مینماید و شمالاً ظاهر میشود بلکه
در مذهب حنفی تو گفته بسیار است تا آنکه گفته اند ما بین المشرق و المغرب قبله پس چگونه شیخ حنفی مذهب گوید که در قبله اختلاف میخواهد
یا گوید که تیسرا از قبله مسجدی امام بجان جناب علی الاطلاق باطل است و چگونه بجهت این قول آن شخص سق کلام دلالت بر فضل علی
او میکند بیکبار ساکت کرد و دیگر آنکه در تواریخ مسطور است و برالت و افواه جمهور خصوصاً اهل خراسان مذکور است که تا قریب هجده
سال بر سر حضرت امام عمارت را تکیه کرده و اندک آنانی که بوده از آنجا حید بن قطیبه طاقی بود که در زمان بیرون از رشید حاکم طوس بود و چون بیرون
از رشید وفات نمود او را بجا حیدر مذکور درین نمودند و بعد از آن حضرت امام را در همانجا نه دفون گماشتند و این عمارت عالی که همان
ضريح مطهر حضرت امام علیه السلام موجود است از آثار شرف الدین ابوطاهر قتی است که وزیر سلطان سنجو بود بنا بر اشارت خودی که تعیین
بر سر زبان اهل زمان است بنام آن نموده و تعیین محراب مسجد که بر بالای سر دهنه است بنا بر اشاره آنحضرت و بتعلیم علمای شیعه بوده و دستور
فرموده و صندوق مطهر آنحضرت که تا قریب بقعه و از صلاحیت مقالته محراب و قبله بآن دور افتاده پس چگونه جناب شیخ محراب مسجد
مذکور را در آنجا شماره و سند صحت قبله محراب آنجا میزند و چگونه آن شخص شیعی میگوید در مشهد مقدس صورت حال آنجا را باین
ترساند تا آنچنان کلام خام جهالت نظام را بر سر حال آورده و میگوید که در آنجا بعد از ظهور مخالفت آن شخص در امر قبله و تاسیر او در محراب
روضه تبرکه که بجانب جنوب است چون جناب شیخ با او خطاب میکرد میگفت که در این قبله هیچکس را اختلافی نیست با جمله آن شخص در آنجا گفت
مجتهد بود یا معتقد اگر مجتهد بود جایست بدلائل معرفت قبله اقل مرتبه دو سه مقدمه باشد شیخ گفتگو میزد و آنجا که شیخ غالب بود مرقم

و اگر معتقد بود اینقدر میگفت که عدم اختلاف مسلم نیست بلکه علای شیعه اختلاف کرده اند چنانکه از او بعد از این نقل کرده که مذمت شیعه
بعضی من خاطر نشان کرده اند که مذمت صحت و انفاذ آنچه ثانیاً بر جناب شیخ اقرانموده ایضا از چند وجه است اول آنکه ذکر این
مقدمه که قبله جهت کعبه است در اتمام وجهی ظاهر نیست زیرا که عدم ارتباط با اوقات آیت بغایت ظاهر است و عدم تأیید او بمقدمه
سابقه نیز مخفی نیست چه اینمقدمه را در اثبات بطلان انحراف آن شخص از قبله مسجد مذکور و تخصیصی ظاهر نمیشود بلکه اگر تمام شود بر تقدیر قبله
بودن همین کعبه نیز جاریست پس ذکر مقدمه مذکور لغو صرف و مستردک محض باشد دیگر آنکه آن شخص سائل اگر عامی معتقد بود چگونه گفت که قبله
بودن جهت تردد نیست با آنکه اختلاف و تردد از جهت های شیعی در آن واقع است و بسیار بر این گفته اند که قبله عین کعبه است و اگر
فاصل جهت در مسند بنقله بود بر وجهی که از روی آله قویتر تردد او در جهت بودن قبله بر طرف شده بود چگونه باین مقدمات ابراهیم است
و ایضا تعلیل عدم تردد او در قبله بودن جهت با آنکه بر ملت اسلام است مشرکست یا آنکه تردد او در جهتی موجب کفر باشد و این محدودی تکلیفی
فهرتای کبیر میشود و بطلان آن ظاهر است و دیگر آنکه فرق شیعه تخصیصی از خود را بر کبری محض از ارکان اربعه واجب یا مستحب مینداند و
سنا بر این بر یک ارکان که اتفاق افتد توجه نمایند و در عبادت خود بر مصطفی و مرتضی انبیا فرزند و چگونگی تخصیص رکعتی مخصوص نمایند طالع
آنکه شرف ولادت مقدمات ایشان در وسط کعبه جمع ارکان رسیده و بر تردد وجود با وجود او بر در و در آن مکان شریف منبسط گردیده و دیگر
ظاهر است که تقسیم ارکان اربعه بر فتمای اربعه از جانب حضرت پیغمبر واقع نشده و ناز جانب خلفای طایفه و ناز جانب امیرالمؤمنین و ائمه
بیت علم السلام و ناز جانب ملوک طایفه نبی امیه بلکه بعد از سیصد سال از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خلفای
بنی عباس کس علی رضی الله عنهما بیت و شیعه ایشان مقام ترویج مذکور است و جماعت شد در این تقسیم مقیم اتفاق افتاد و مع ذلک ایام
خلفای فاطمیه اعمیله بر مغرب و مصر و شام و حلب و حجاز و دیگر ممالک عبادت مستولی شدند و ملکی مدینه و طرابلس از اهل سنت و جماعت
اشکارا بلکه معظمه مدینه مشرفه نمیشد و رفتند به جای آنکه در آنجا نام مقام خود اشکارا بر زبان رند یا نازی با سلوینا عرب خود گردیدند
و هیچ صاحب شور برادر این تردد نیست که اگر انشاء الله تعالی هر چند این شهر بظن زیادها الله شرف قدرت تصرف اولیای دولت علیها
صفویه موسویه در آید و ساحت انداز فایض الانوار از لوث وجود محمود متعلقان سلاطین رومی عثمانیه پرداخته آید هر چند جمیع ارکان
در تصرف شیعه محظوظ خواهد بود و از اهل سنت و جماعت کسی با آنجا ظهور نخواهد نمود و البته این مقدمات و امسکه صاحب مقامات شیخ
منسوب داشته سخنان بی اصل بی غیرت است که خود را بکشت تقصیر در هم بافته و ندانند که برف بسیار را یکباران است کند و شیعه
آنجا اثر باشد که محبت نباشد و سرکه آنجا ترش باشد که آب بدست نیاید و از جمله اشعار شیخ بزرگوار قصیده است بلاغت آن در مدح
اطهار که دلالت واضح بر تشیع او دارد بلکه نور ایمان از هر حرف او بیارود و خواجه عبدلطیف لغت بنده ما را وسیله قدح در شیخ نمود
او را همیشه بر نفس منسوب است تا آنکه بعضی از حکام ما در آن زمانه بر آنکه طریقه ارادتی شیخ بزرگوار است بلکه مخالف
مقتضای آب هوای اندیاز رقم ایمان بر صیقله ضمیر منجاست انتقام ایذای شیخ از او کشد و او را زبان بریده و سر ترشیده و آینه
بزه امیر جلوه مردان و صاحبان و بی و شیر خدا کار سازد و عینا شمس که در نظر ممتش حقیق بود هزار ملک سلیمان که کنج دقایق
چو ذوالفقار کرمی کجف برده صفا بخاک تبره فکدی هزار تن زدن چنان تبارک به شام تیغ قورن که شد فرق سر او در نیم تا قرب
ماند زوزه و حج و زکوة بپوشش بر دوشش همه ندق باشد و ساکن کمال جلوه طالع و ازل آن جزینا که اعلی بگریز غراب بر طاوس
اگر بغیر علی التجار سده دهم که روز شرب نیایان از ضربت رسول در شب اسری بود و چون طالع نور علی دید در مکان جلوس
تا و دعت او گفت در بی قران هزار جای فروتر همی قدوش کسی عدلی ایجان دل مخرب بر می نصب نیار این تیر سول
هزار لغت حق بریزد و تو می بد که دین ز دست باشد برای رسول برای منصب نیار این تیر سول کسید تیغ زید عین و شرموش
بشت خود برای مردان طلبت حرام باد بر عدلش ان عمر عروس وار سد که بستنیج محبت حیدر بر آورم یکی مغرود شمان کجوش
میان جلوه محبت آن آل پیغمبر بدعت اسلامه میسر از مگوش مرستین سدر در راه جمل و نفا که عود رانه بدستند ز میسوش
ز بعد احمد حیدر نام دانی کیت حسن بود بختت حسین شاه فرسک شاه و حجت آل عبا جان کوم نه از برای زرد و سیم این برای قنوش
مکان علم و هنر با تو کجده رویان ضعیف روشن او شیخ را فاکوش امام جمله آفاق جعفر صادق که کشته اند عهد شمان او با کوش
شاد و دعت کاظم جان دل کیم نه مع شاه و سلاطین زده زدن کسا دلا فرام بدسترو بوستان رضا شهیدان انگورو و سنازل کوش

لا ادری انتم منتم
الذکر من انصار الایمان

و اگر ام نمود و معتز شد که هر شب جمعه شیخ و علمای صفهان مجلس خاص حاضر آید و مباحثات علمی مذکور شود و شیخ در آنجا با تمام کتابها
شفا مشغول گردید و در آن اثنا کتاب حکمت علانی را بنام علاء الدوله نوشت و خصاص تمام با میرزا کورد پشت در عایت بسیار از
میافت آورده اند که شیخ در لیالی جمعه مجلس علاء الدوله حاضر گشتی و آنجلس مشغول بود بوجود علمای ایام و چون شیخ تکلم در آمدی همه تفهاده
گردند و می تیمم کتاب شفا را کتوبه وقوع انجامید در سنه عشرین اربعه که سلطان محمود غزنوی پسرش سلطان مسعود سیلا و عراق را آمد شیخ را
بوزارت علاء الدوله اشتغال می نمود پادشاه و وزیر از وصلت سلطان متوجه شده بجانب شاورش تافته و چون سلطان محمود رحمت نمود ایات
اقلایت سلطان مسعود که داشت علاء الدوله پسر خود را با تخت می دایان نزد سلطان مسعود فرستاد و همچنین موافق فراموش و افاق حکومت صفه
مدستور مسعود با و داد و بعد از چند نگاه که علاء الدوله نیابت سلطان مسعود در صفهان حکومت نمود و ایضا اشتغال سپا کرده در حال اول امر
سلطان طرقتی حال مسکن ایش چون سلطان مسعود بر آن معنی اطلاع یافت با بسیار بجانب صفهان شافت و علاء الدوله فرام
برقرار اختیار کرده خواهرش بن بست سلطان مسعود و قاضی شیخ ابو علی ملاحظه آنکه ناموس علاء الدوله مرعی باشد سلطان مسعود گفت که خواهر
علاء الدوله که فوت است اگر او را بجای آنکس خود در آوریم لایست صفهان بر تو بگذارد و سلطان مسعود سخن شیخ را بر کمال اخلاص حمل نمود و بعضی
عقد کرد بعد از آن شنید که علاء الدوله بتبینه اسباب مقابله اشتغال آورد تا در غضب او از اجتماع انجمن اشتغال باقی بماند علاء الدوله شفا را
که خواهر ترا بر تو داد و او باشکر خود خواهم داد علاء الدوله شیخ فرمود که جواب این سخن نویسی شیخ سلطان مسعود نوشت که این عورت است
خواهر علاء الدوله و زوجه من است اگر طلاق دهمی مطلقه تو باشد و غیرت صنعا بر ازواج است نه بر اخوان پنجواب با شرافت و سلطان
خواهر علاء الدوله را در عهد عزت و حرمت نزد برادر فرستاد و بعد از فوت سلطان محمود سلطان مسعود بجانب خراسان معاودت نمود و اوسل
بعضی عراق نامزد کرد و میان علاء الدوله و اوسل مقدم بجای رانجامیده علاء الدوله مندم گشت و اوسل با صفهان در آمد و امته و کتبی شیخ
بغارت رفت اما نوبتی دیگر علاء الدوله با صفهان معاودت کرد و او همگانه در خیر تنبیر در آورد و آخر چون جناب شیخ را بسیار غنیمت تمام بود
و با عتقا و قوت مزاج خود در آنجا بگمارد و از آن بگذرد در مزاج او قوری بهر سید و در وقتی که علاء الدوله بجای رانگی در آن ملک
خود اشتغال داشت شیخ را تو لیبی عارض شد و جبهه حرمین صحت و تو هم جبهه تبریت و عدم امکان حرکت مجمل نموده در بیک روز خود را
بهشت مرتبه حقه نمود و بسبب آن بعضی از معانی او مجروح شد و سحر بهر سید و با ایحال از زوری سرعت علاء الدوله رویت و در آنجا
مرض صرع که کاهمی تا بن قریح می باشد او را عارض شد و در شمای مسابجی ت بعضی از علما مان او که در خزانه نقو او حیانت بسیار کرده بود
مشرو و دیوس که شیخ جهت صرع تناول نمود در آن قدری فزون نماند و شیخ از خوردن آن حال تغیر شد و او را با صفهان آوردند و بتدبیر
خود مشغول شد و با آنکه حال از ضعف بجائی رسید بود که قدرت بر قیام نداشت چنان که در قدرت بر مشی او را حاصل شد و مجلس امر علاء
الدوله در آمد اما هنوز با کلیه خلاص نشده بود اتفاقا در آن ایام علاء الدوله فوت شد همان کده شیخ را به صاحب جنت خود بگفت که دو در راه مرض عهد نمود
و چون بهمان رسید و دید که قوت ساقط شده و معالجه نصیر سازد دست اندازای خود باز گرفت و بر آنحال چندگاه باقی بود تا بحوار رحمت
پروردگار انتقال نمود و بهمان مدفون گردید و معنی همانند اکثر فقهای اهل سنت و جماعت خدمت شیخ را تحمیر کرده اند و شیخ در آنجا فرمود
و با عتقا که هر چو منی کز آن سان بود محکم از ایمان من ایمان بود در هر چو من کی و استم کافر پس همه هر کینه سلطان بود و عتقا
باعت کفیر کلایقت که در آخر شفا ذکر نموده مانند مقدم عالم و نفی معاد جسمانی و غیر ذلک این تحمیر بهر شیخ متوجه نیست و توحید آن بر وجهی
از بعضی استخوان خود استفاده نموده است که مقصد اصلی شیخ در کتاب شفا و نظایر آن تحریر کلام حکمای متقدمین است و محل اجتماعات و محققین
اعتقاد و اشارات و دیگر رسائل اوست و اینها از مثال الیقینت خالی است بلکه صریح در خلاف آنست پس تحمیر شیخ مسجود باشد و این تحمیر
نظیر آنست که تمیز طبیعی حاشیه کشف گفته که اختلاف میان مسائل کتاب مفصل و مسائل حکم که در کتاب کشف مذکور است باقی است
که غرض از محشری از تالیف کتاب مفصل مجرد مختصا کتاب سیوی بود و کشف محل اجتماع اوست و با آنکه تولد شیخ در فطرت شیخ و اوست
و باز گشت او از میان سلاطین عصر سلاطین شیخ واحد ابد واحد و شرط او فضیلت و نظر و اجماع را بر شان خلیفه پیغمبر چنانکه در سبوح است
از البیات شفا بآن تصریح نموده دلیل قیست بر اینکه او از اهل ایمان بوده و ایضا در همین بحث گفته که *ومن یؤمن بالله و یعمل الصالحات*
و قدنا مع ذلك بالخواص الثبوتیة کاد ان یصیر ربنا اذنا بنا فکاد ان یعمل عبادة ربنا الله و هو سلطان
العالم الارضی خلیفة الله و ملک نیست که این اوصاف صادق نیست الا بر امیر المؤمنین علی علیه السلام که با اتفاق جامع صریح

اقسام حکمت نظری کشاد شود بوده و حمد و سحر و غیره در کلمات با بهره متواتر و مشهور است و آنکه در آفرین محبت از کتاب مذکور که
میواند بود که خلیفه جابل باشد و در احکام شریعت رجوع به عالمی نماید چنانکه در زمان عمر و علی معمول بوده مراد خلافت مجازیت که نظام ظاهر
بآن نظام میاید نه خلاف حقیقی چنانکه بعضی از فاضلان توهم کرده اند زیرا که اگر چه سیاق کلام او موهم اراده خلافت حقیقی است اما
بقدر امانتی در اطراف کلام ظاهر میشود که شیخ در نزد تکریم این اقسام در مقام توبه و فریب سستیایان زمان او از اهل سنت و جماعت بود
لاجرم چنانکه رسم و تقاضای کاهی استعمال لغز در معنی حقیقی کاهی در معنی مجازی نموده و توبه اراده خلافت مجازیت آنکه اگر مراد
شیخ آن بودی اولی چنان نمودی که تمسین بحال ابو بکر نمودی که نزد اهل سنت اول خلفا و افضل اکبر و در اکثر احکام استعانت برای
و نیز خود عمر و صحابه دیگر نمیزد و التماس آن محبت فاستغیثی از ایشان میکرد لیکن تمسین بحال ابو بکر نمودن بنا بر آنکه نظام عرفی
منازعه می که شیخ قصد تمسین بآن نموده در زمان خلافت او متحقق نشد چه جمعی کثیر از بیعت او تکلف نمودند و اگر قبایل عرب زمان او مرتد
شدند و دستهای عظیم در زمان صغیر خلافت او ظاهر گشت و همچنین در زمان خلافت عثمان نظام مورروی در میزان است تا آنکه
مسلمانان از ظلم او و خویشان او بیگانه شده بر او خروج نمودند و او را قتل رسانیدند بخلاف عمر که همیشه خلافت او در میان قوم منظم بود
و محقق نمائند که نزاع کوران نیست که نظام ظاهری که مشتمل بر وضع هر چه و مرجع در رفع نظا اول بعضی احادیث است بر بعضی باشد و وجود خلفا
مجازی ملوک جایز بلکه کونال حسن بر شهر حاصل میشود تا آنکه حضرت زین العابدین علیه السلام در رساله فارجه گفته که سار باشد که
این قسم نظام بود و خلیفه حقیقی منظم گردد و وجود ملوک جایز نظام باید چه ایشان بموجب سیاست عرفی که بجای یکت گسستن
مواخذه کند و امثال آن از قوانین جور کف نظا اول احادیث من از بهر دیگر میکند اما خود او و اولیای دولت ایشان باندگان خدا بر جور و ستم
میخواهند بفضل میآوردند و اگر خطی در احکام دین واقع شود استعدا و صلاح و درست کردن آن ندارند چنانکه عبدالله بن محمد در حدیث
بآن اشاره نموده و گفته شغیر تبت الشادی من امیته نوماً وبالطفی قلبی لایانام جبهها و ما ضیع الایسلام الا بیکله
تا مرنوکاها و ذام نعیمها و اصمت قناه الدین و کف ظالمه اذا اتقج منها جایز کلقها و چگونه خدمت شیخ خلافت
عمر جابل را خلافت حقیقی دانده حال آنکه سیاق کلام او مساعد معنی نیست از دو وجه اول آنکه شرط نموده که خلیفه منصوب باشد از جانب
پیغمبر یا اجماع جمیع اهل حل و عقد بر خلافت او واقع شده باشد بلکه در آخر حکم بر حمان و در جواب طرق تفسیر نموده چنانکه موقوف به بیعت است
و گفته که و الاستحقاق بالقرن و یان ذلک لا بودی الی الشعب الشرف الا بخلاف او بر هر تقدیر ظاهر است که محتقان اهل
سنت و جماعت دعوی و وقوع بیعت از این دو امر در باره بیعت از خلفا میکند و لذا رئیس المعاندین قاضی عسقلانی حضرت
بائرام آنکه در صحت خلافت اختیار کبشخص کابیت چنانکه خلافت ابو بکر بیعت عمر است شد و با بجهت بعد از توبه شرطه که چون تواند بود
که حکیمی دانانند شیخ خلافت عمر را مثل خلافت حقیقی دانند که گویند لا ناقشه فی المثلان ما آنکه شیخ حسین بن عبد الله در رساله سوانی
آورده که شیخ رئیس تفسیر نموده و فرموده که اگر رضی ارشان حضرت امیر نمیشود مع هذا تقدیم او بسبب مزایا و فضایل واجب نبود و اگر شرط
نموده که خلیفه میاید که عاقل و عارف بشریعت باشد یعنی که اعراف از او نباشد و صاحب خلاق شریفه باشد شجاعت و عفت و حیا و
باشد و اتفاقاً رباب سیر عمر فقط غلیظ بدولت جابل بوده که در غزوات حضرت پیغمبر مانند بر و خیر حیه طریق فرار از حنف پیچوده و در
مسئله بدو اهل لیلک عمر تکلم نموده اگر گویند که شیخ در همین محبت گفته که مستقول اعظم عقل و حسن ابالت است و چون عمر متصف بعقل
حسن ابالت بود اگر متصف بعلم و شجاعت و نظایران نباشد قدحی خلافت او بنمیرسد گوئیم که شیخ مستقول با بیکلام گفته آنچه در حدیث است
که کاهی مستقول کمال عقل و حسن ابالت است که صاحب نهاد فضایل باقیه عزیز و بیگانه نباشد یعنی آنکه کسی که از علم غریب و جهل قریب
باشد با آنکه عارف بحسن ابالت و قانون عدالت باشد لایق خلافت نیست آن کسی که اعراف سیاست باشد کاهی از اهل اولی است
که اهل مثل او نباشد در عدالت و ابالت برین تقدیر یک عمر اعراف سیاست باشد اولی نخواهد بود از حضرت امیر زیرا که آنحضرت صاحب مرتبه
عالی از عدالت و ابالت بوده چنانکه خصم نیز آن اعراف نموده و بتواتر رسیده که در میان بسیار خطبای سوانه چندان بر لولا اقلی لیلک
عمر گفته و زبان مضمون کل اتا من افقه من علمه کسوده و مانده ماده شغالان فرار از حنف نموده و ظاهر است که چنین کسی را مناسب مکان
از علم و شجاعت بوده با آنکه اقصان بعقل نیز من محبت است بلی مکر و حیل او مسلم است و آنچه در تفسیر صحیح مفسران در زمان او واقع شد
همگی با اشاره رای غیر حضرت امیر بود چنانکه در کتب سیر سطور است و ایضا بیکلام بر تفسیر تسلیم و ابراهام صارت با آنکه شیخ قدس سره

در جواب ابو الحسن عامری در شبانه و تصریح بآن فرموده چه بعد از ذکر دلیل بر وجوب نصب خلیفه که واقعا التشریط المخصصه بها
 قهوان یعلم انه لم یصلح ان یكون سابقا للامام واحدا من الائمة بل یجب ان یكون اعقل من القصبه و غیره
 ان یكون سابقا للفتاق واحدا من الفتاق فكذا لا یجوز ان یكون سابقا لها واحدا من عرض الائمة القوی
 فاحد واحد هذه الائمة التین لم یبقا اكثر المتكلیون والله الموفق للرشاد و همچنین از شیخ منقول است که
 ابیطالب چون منقولست در میان محسوس یعنی چنانکه منقول بنا بر تقدیر از ماده اشرفه محسوس است که متعارف بحجاف ماده است
 آنحضرت افضل و اشرف است از دیگر مردم و می تواند بود که مراد آن باشد که کجا و محلیست می کند الا از حال او دیگران مانند محسوسات
 که از جهت خارج و چون کجا در وجه هستنای خود جهت از منقولات آن گفته اند که فرض از علوم حکیمه است که نفس انسانی را کمالی حاصل
 که بقای نفس باقی ماند و جزئیات محسوس بنا بر تغییر و تبدیل از این پس نیست پس آنکه جامه شیخ اشارت می شود با آنکه مجرد معرفت حضرت
 امیر و تحصیل کمال سرمایه حصول مافی و آمال است و این با معنی لطافت آثار که نسبت محبت از آن بعضی قلوب عجب می رسد از شمار کلمات
 شاعر شیخ بزرگوار است رباعیه بر صفتی که با خطلم زنی معکوس نشسته نامم و علی یکلام و دو عین با دو بای معکوس از جا
 و انفس عین با خطلم علی احزنی تا با ده عشق در کله و بخت اند و اندرین عشق عاشق انگیخته اند در جان و روان بوعلی حسنه چون
 شیر و مکر بهم بر آید در محکاتیب مولانا طلب الدین شیرازی مذکور است که خواججه عین القضاة هم در مدح شیخ ابوعلی اطرا و در بیان نمود
 و در فصل الخطاب آورده که شیخ در آخر عمر توبه کرده مال بسیار بفقرا صدق کرده و در مقام مجابی آورده و در هر سه روز یکبار قرآن را ختم می نمود و در
 اول رمضان سنه ثمان و عشرين و اربعمائه وفات یافت در همان مدون گردید و در آخر بعضی از فضول از محکاتیب شیخ ابو سعید بن ابی
 جناب شیخ را کلام است که دلالت تمام دارد بر آنکه او بفرع شریعت نیز معرفت بوده و توبه و استغفار از تقصیرات خود نموده و آنکلام است
 و لیعلم ان افضل الحركات الصلوة و افضل التکات الصوم و افضل البر العطا و انک التبر الاحتمال افضل
 التبر المراتب و خیر العمل ما صد عن خالص التبتة و خیر التبتة من فرج عن جناب علم و الحکمة ام الفضائل
 و معرفة الله تعالى اولا و ابل الیه یصعد الیکم الطیب و العمل الصالح یرفع قول هذا و استغفر
 الله و استهدیه و اتوب الیه و استکفیه مسئله ان یقرئ الیه انه سميع مجیب و الحمد لله رب
 العالمین و الصلوة و السلم علی خیر خلقه محمد و الیه السلام کلام در تاریخ یا فی تاریخ من خاتم شیخ مذکور است جیست قال
 و قد ذکر انه ثاب اشتغل بالفتیة انک الله تعالى یبایع عیالیه فواسیع رحمة و حبه الله تاریخ وفات
 شیخ بروجی است که از کتاب فضل الخطاب منقول شده و ولادت او در سال سیصد و هفتاد بود و تمام عمر او بجاه و همت سال بود او حکیم
 ابو سعید علی احمد بن محمد بن یعقوب بن سکویه الحائری الرازی از نوادگان کهای روزگار بوده و در تحلی با خلاق فاضله و آداب کامله و همت
 استحقاق قرآن خود در بوده و در ایام جوانی در ظل تربیت دستور ابو محمد جلیلی زیر ملک معزالدوله نشو و نما یافت و درایت علم و حکمت بر او
 و بعد از آن بخدمت ملک عضدالدوله رسید و از جمله مقرران او گردید و بعد از آن بصاحب اعظم بن عبید و پسر ابو الفتح و ملک صحاصم الدوله
 که طوک دوز را می شیع بودند جنس خاص و در زید و از ایشان رعایت بسیار بود کتاب خلاق انصاری که از تالیفات سلطان الکامل و سلطان فیاض
 الدین محمد طوسی است ترجمه کتاب ابوعلی مذکور است چنانکه حضرت خواججه در فروع کتابت اشارت بان نموده و در اشای آن اظهار حکمت و فضل
 ابوعلی نموده و گفته که در خدمت حاکم قستان فکی میرفت از کتاب الطهاره که استاد فاضل و کمال ابوعلی بن محمد بن یعقوب بن سکویه بن
 رازی رحمه الله و رضی الله عنه در ضاه در تندیب خلاق ساخته است و سیاق آن برابر ادبیات ترین اشارتی در ضمیمه عبارتی بود که
 خفا کاین چهار بیت که پیش از آن گفته آمده است بوضوح آنجا که شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر
 لیکن الی البریه ضارنا مؤلفه قد اذ الحق خالصا بنا لیس فی من یجید ما کان کائنا و ستمه با ستم الظهارة
 قاضیا بر حق معناه و لم یل ما بنا لعدیدنا لجمود الله ذره ما کان فی نضج الخلاله یحسنا بنا
 و شمس الدین شهرزوری در تاریخ الکامل آورده که ابوعلی مذکور بغایت فصیح و بلیغ بوده و خط می کرد است و او را در فنون علم و حکمت بسیار
 بسیار است و از تصانیف او کتاب بود آن خود مشهور است و اینها روایت نموده که شیخ ابی علی سینا بجلد سوسین سکویه در آورده و آن
 در حوالی نوشته و در چون شیوه لوانه همان فضلا و اظهار همت با کمال علم بود و لا حرم خود به ابی علی سکویه داد و گفت بیان ساخت این

در جواب ابو الحسن عامری در شبانه و تصریح بآن فرموده چه بعد از ذکر دلیل بر وجوب نصب خلیفه که واقعا التشریط المخصصه بها قهوان یعلم انه لم یصلح ان یكون سابقا للامام واحدا من الائمة بل یجب ان یكون اعقل من القصبه و غیره ان یكون سابقا للفتاق واحدا من الفتاق فكذا لا یجوز ان یكون سابقا لها واحدا من عرض الائمة القوی فاحد واحد هذه الائمة التین لم یبقا اكثر المتكلیون والله الموفق للرشاد و همچنین از شیخ منقول است که ابیطالب چون منقولست در میان محسوس یعنی چنانکه منقول بنا بر تقدیر از ماده اشرفه محسوس است که متعارف بحجاف ماده است آنحضرت افضل و اشرف است از دیگر مردم و می تواند بود که مراد آن باشد که کجا و محلیست می کند الا از حال او دیگران مانند محسوسات که از جهت خارج و چون کجا در وجه هستنای خود جهت از منقولات آن گفته اند که فرض از علوم حکیمه است که نفس انسانی را کمالی حاصل که بقای نفس باقی ماند و جزئیات محسوس بنا بر تغییر و تبدیل از این پس نیست پس آنکه جامه شیخ اشارت می شود با آنکه مجرد معرفت حضرت امیر و تحصیل کمال سرمایه حصول مافی و آمال است و این با معنی لطافت آثار که نسبت محبت از آن بعضی قلوب عجب می رسد از شمار کلمات شاعر شیخ بزرگوار است رباعیه بر صفتی که با خطلم زنی معکوس نشسته نامم و علی یکلام و دو عین با دو بای معکوس از جا و انفس عین با خطلم علی احزنی تا با ده عشق در کله و بخت اند و اندرین عشق عاشق انگیخته اند در جان و روان بوعلی حسنه چون شیر و مکر بهم بر آید در محکاتیب مولانا طلب الدین شیرازی مذکور است که خواججه عین القضاة هم در مدح شیخ ابوعلی اطرا و در بیان نمود و در فصل الخطاب آورده که شیخ در آخر عمر توبه کرده مال بسیار بفقرا صدق کرده و در مقام مجابی آورده و در هر سه روز یکبار قرآن را ختم می نمود و در اول رمضان سنه ثمان و عشرين و اربعمائه وفات یافت در همان مدون گردید و در آخر بعضی از فضول از محکاتیب شیخ ابو سعید بن ابی جناب شیخ را کلام است که دلالت تمام دارد بر آنکه او بفرع شریعت نیز معرفت بوده و توبه و استغفار از تقصیرات خود نموده و آنکلام است و لیعلم ان افضل الحركات الصلوة و افضل التکات الصوم و افضل البر العطا و انک التبر الاحتمال افضل التبر المراتب و خیر العمل ما صد عن خالص التبتة و خیر التبتة من فرج عن جناب علم و الحکمة ام الفضائل و معرفة الله تعالى اولا و ابل الیه یصعد الیکم الطیب و العمل الصالح یرفع قول هذا و استغفر الله و استهدیه و اتوب الیه و استکفیه مسئله ان یقرئ الیه انه سميع مجیب و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلم علی خیر خلقه محمد و الیه السلام کلام در تاریخ یا فی تاریخ من خاتم شیخ مذکور است جیست قال و قد ذکر انه ثاب اشتغل بالفتیة انک الله تعالى یبایع عیالیه فواسیع رحمة و حبه الله تاریخ وفات شیخ بروجی است که از کتاب فضل الخطاب منقول شده و ولادت او در سال سیصد و هفتاد بود و تمام عمر او بجاه و همت سال بود او حکیم ابو سعید علی احمد بن محمد بن یعقوب بن سکویه الحائری الرازی از نوادگان کهای روزگار بوده و در تحلی با خلاق فاضله و آداب کامله و همت استحقاق قرآن خود در بوده و در ایام جوانی در ظل تربیت دستور ابو محمد جلیلی زیر ملک معزالدوله نشو و نما یافت و درایت علم و حکمت بر او و بعد از آن بخدمت ملک عضدالدوله رسید و از جمله مقرران او گردید و بعد از آن بصاحب اعظم بن عبید و پسر ابو الفتح و ملک صحاصم الدوله که طوک دوز را می شیع بودند جنس خاص و در زید و از ایشان رعایت بسیار بود کتاب خلاق انصاری که از تالیفات سلطان الکامل و سلطان فیاض الدین محمد طوسی است ترجمه کتاب ابوعلی مذکور است چنانکه حضرت خواججه در فروع کتابت اشارت بان نموده و در اشای آن اظهار حکمت و فضل ابوعلی نموده و گفته که در خدمت حاکم قستان فکی میرفت از کتاب الطهاره که استاد فاضل و کمال ابوعلی بن محمد بن یعقوب بن سکویه بن رازی رحمه الله و رضی الله عنه در ضاه در تندیب خلاق ساخته است و سیاق آن برابر ادبیات ترین اشارتی در ضمیمه عبارتی بود که خفا کاین چهار بیت که پیش از آن گفته آمده است بوضوح آنجا که شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر شاعر لیکن الی البریه ضارنا مؤلفه قد اذ الحق خالصا بنا لیس فی من یجید ما کان کائنا و ستمه با ستم الظهارة قاضیا بر حق معناه و لم یل ما بنا لعدیدنا لجمود الله ذره ما کان فی نضج الخلاله یحسنا بنا و شمس الدین شهرزوری در تاریخ الکامل آورده که ابوعلی مذکور بغایت فصیح و بلیغ بوده و خط می کرد است و او را در فنون علم و حکمت بسیار بسیار است و از تصانیف او کتاب بود آن خود مشهور است و اینها روایت نموده که شیخ ابی علی سینا بجلد سوسین سکویه در آورده و آن در حوالی نوشته و در چون شیوه لوانه همان فضلا و اظهار همت با کمال علم بود و لا حرم خود به ابی علی سکویه داد و گفت بیان ساخت این

جوزد اشعارت تجدید کن این مسکو به جزویرا که در علم اخلاق بود باو انداخت گفت که اصلاح اخلاق خود کن تا من استخراج مرصع
 جزو نامیم و در کتاب طبقات الاطباق مسطور است که کان ابو علی مسکو به فاضل فی علوم الحکمة مجیزا فیها خیر الصاعه اطلبت جیدا فی السوا
 و فرودها و له من الکتب کتاب الاشراف کتاب بلخ کتاب تزیین الاخلاق **عقده** الذهر جاسوس العصر ابو الحسن احمد بن محمد
 الطبری فیلسوفی شاهر و طبعی مبرهن تلمذ ابی ماهر موسی بن سینار و طیب ملک کن المذو له و طبعی برادرش ملک سزالدوله بوده چنانچه
 در باب سی و یکم از مقاله سیم از کتاب معالجات بقرطیة اشاره بان نموده و احوال مقتدات کتابت کوهیت تجرود را در حکم طبعی و الهی
 بسامع طبع و اقصان موافق شفا و نجابت رسانیده و مقاصد آن جنس حرکات انظار او را در حکمت طبعی بقادر استقامت سنجیده و در کتاب
 طبقات الاطباق مذکور است که ابو الحسن احمد بن محمد الطبری من اهل طبرستان فاضل عالم الصناعات اطلب و کان طیب الامیر کن المذو له
 من الکتب کتاب المعروف بمعالجات بقرطیة و هو من اجمل الکتب و الضمنا و قد استقصى فی ذکر الامراض و علاواتها علی اتم ما یكون و یجوز
 علی مقالات کثیره انتی ابو الحجاج رب حنین بن سهل بن محارب القرمی رحمه الله تعالی از افاضل حکمای شیعه نامیده است در ایام دیالمه نشو
 و نما یافته و بر تو از او حکمت بر صفت حال او مافیه در تاریخ الحکما مسطور است که صاحب اعظم سعید بن العمید که استاد اخلاق و عمید در زمان خود
 بود بوجود او افتخار می نمود و می فرمود که اگر از شهر ما همین سپردن آمده باشد ما را کافی است و ایضا در کتاب مذکور مسطور است که او عالم تقوا زمین است
 بود و در وقت مصنف در او غالب بود و بسیار از نواد حکمت اهل یونان و سیر و احوال ایشانرا حفظ کرده بود و می گفت که اینها پارامی زرند و
 همچنین جمیع فقرات را در سطر را که در ریاست نوشته و با سکنه فرستاده یا بشافیه با کفنه حفظ داشت و می گفت که کار زمانه منتهی شده و بخواهد
 در سو می که خارج است از آنچه انجمن حکیم جهت آن پادشاه رسم کرده بود و این بنا بر است که مردم خلق رفته وین رفته چنانکه مانع از کرامت الهی است
 و تا سببی است گشته اند و ظاهر است که زمانی که اهل آن از شمار دین و عیله عقل و علاقه جانشین باشند و رعایت کنند خواهد بود و اصلاح آن
 جز بشمشیر نتوان کرد و چنین پنج کرمی حکمت اهل حکمت و کثیر الضمائل بود و همیشه اهل فضل و حکمت سیر می نمود با ایشان طریقه حسن سلوک
 میداشت و صاحب اخلاق شریفه و ممت عالی بود **حججه** الاستیلام محمد بن محمد القزالی الطوسی رحمه الله علیه کنیت او ابو جاد است
 در سنه خمسین و اربعه و عاشره متولد شد و در اوایل حال در آنجا و نیشابور نزد ابوالمعالی جوینی که با امام محمد بن مشهور است تحصیل علوم شتغال نمود
 و بعد از آن با نظام الملک در بر ملاقات نموده از او رعایت و قبول تمام یافت و با جمعی از افاضل که در خدمت نظام الملک بودند در مجلس
 مستنده مناظره و مباحثه کرد و در پیش آن افاضل آن تدریس نظامیه بعد از او راه و توفیقش که در سنه اربع و شصتین در بغداد و بغداد نشو
 و همه اهل عراق شیفته و توفیق او شد در مدت سه سال آنجا بود آنجا به وطن بازگشت و مجال خود مشغول گردید و از خلقی خلوت گردید و کتب
 معتبره چون کتاب اجناس و علوم و غیر آن تصنیف کرد و بعد از این بنده بنیابور و در نظامیه نشا بود و سرگشت بعد از خندگاه ترک آن کرده
 و به وطن بازگشت و از برای صوفیه خاتمی است که در او برای طلبه بنامی در سه نوبه و اوقات خود را بر وظایف غیر از ختم قرآن و صحبت
 ارباب قلوب و تدریس علوم توزیع نمود و در تصانیف این احوال چون تصنیف بسیار در تحف و تحف ارباب و صیغه میز و مفتاح خفی که در
 زمان سلطان محمود بود و توفیق او فتوی داد اما ضرری طو بر رسید تا در صباح روز دوشنبه چهارم ماه جمادی الاخره سنه خمسین و شصتین بجوار رحمت
 پیوست صاحب تاریخ بتختاری آورده که موزه الملک وزیر امام محمد غزالی را در ایام عزت بجهت تدبیر بغداد طلب کرد و در جواب
 نوشت الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد و آله و صحبه اجمعین اما بعد خدمت خواجگان جهان متع الله سلیمان الطولانی بقائه این صغیر از پیش
 خرابه طوس با وج و در سلامت بغداد عمره را سه کرم و بزرگی نماید بدینجهت و حسب است که خواجده را از خصیصه شری با وج مرتب کلی دعوت نماید
 از طوس و بغداد راه بخند او نه یکسان است اما از اوج انسانیت تا خصیصه حیوانی مسافت فراوان است و التماس حضور زین صغیر که کرده اند لا
 این صغیر را وقت فراق است نه وقت سفر عراق امیر زین فرق کن که غزالی سینه در سینه و بتوافق فرغانه رسیده فکر کرد زسی باید که در هر روز
 بهار روزانجا رود است از این بچاره بهار و سلامت علی من اتبع الهدی نیست شطری از لالی فضائل و معالی محمد غزالی و مجلس حقیقه او چنانکه
 تفصیل خواهد یافت آنست که در بسا و حال بواسطه مصاحبت رؤسای اهل ضلال از نور ایمان جالی بوده و آخر نومین مولی بلکه شیعه عالی کرم
 مولانا سایل سید در بعضی از رسائل خود که در بیان احوال مقالات اهل سلوک نوشته و در آنجا مذکور است که حضرت اهل با یازده عباد
 برادرش و غلات بخت اهل بیت قدسی و طبعی نیست مشایخ شیوه القزالی من گفته اند چه از سطرش که در فیه شافیه نوشته را به طبر بر سر شرف
 و در سنه عمل از این عباس نقل کرده که گفت هر که در عمل تراجم دارد با او با میسریم گفته در زمان عمر هر کس که گفتی نقل خود کرده

ابو جاد

محمد بن محمد

بهره‌دهنده است که از آنجا که غزالی است در رساله حکامات آورده که غزالی در راجح بخدمت حضرت سید شریف مرتضی رسید و چون تحقیق فرمود بعضی از مشکلات مذکور را خدمت میر سبطارده نمود و حضرت میر اصول عقاید را مایه را بدلائل قاطعه در این رساله بر او تمام کرد و ایند و غزالی از مذکور باطل است بر کرده و بدین شیوه حق مایه که وید و غزالی چون از آنکه منظر مرصفت نمود برادر او احمد غزالی را با او ملاقات نمود گفت شنیده ام که با شریف مرتضی صحبت داشته و بقول او مذکور شده است که در آن سخن از توفیق است محبت است محبت در جواب گفت آنکه در این مدت احتیاج بسیار به من بودم از من عجب بود و این بیت بر او خواند شعر دوست با غزالی که دوستی که دور رفت پیر کبریا مسلمان کرد دورفت آنگاه در میان برادران مباحثه منعقد شد و تا دور و زامنه او یافت و احمد در روز سیم برکن معجبات برود جان تعالی روح سپرد و از شیخ محقق شهید ابو عبد الله بن علی قدس الله سره که از احاطه متاخران مجتهدان مایه است که ایشان حکم بکذب ملاقات غزالی با حضرت میر مرتضی علم الهدی میجوید چنانکه گفت تو این سخن با بعضی ناظر است زیرا که وفات حضرت میر مرتضی رضی الله عنه در سنه ثلثین و اربعه ماه بود و تولد غزالی در سنه هجرت و اربعه و مؤلف گوید که می تواند بود که ملاقات حجة الاسلام مرتضی ابو احمد پیر مرتضی الدین واقع شده باشد که بعد از آن خود میر مرتضی قدس سره شریف و نیت علویه بود و چون کار آنسلسله همیشه شریف و نیت میخواندند و مع هر احمد میر مرتضی نیز نزدیک بود صاحب رساله محاکمات از استماع بعضی از آن القاب شریف شتاب میماند هم واقع شده باشد و الله تعالی اعلم و مؤید روایت رجوع و انتقال دست مذکور است که است و البشیر حیات الدین منصور شیرازی قدس سره در جزو ماسع از کتاب حجة الکلام ذکر کرده که قال حجة الاسلام فی بعض سائله انه کنت قدوة علی أقوال السوفیاء و یوحیة أقوال المتکلمین و الغلامنة متمکنا بالادلة بل تم ظهرتم انما لا یفیند شیئا من هذه فقد ذاق الله تعالی فی قلبه نوراً و صرحت به مطمئناً فی العقاید الایلامیه من غیر شک انتم

کشف

و این عبارت همانا مقبول است از کلام حضرت امام ساجد جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که در جواب سؤال عنون بصری فرموده اند
القلم النافع لیس یکسب ولا یجذب بل هو نور یقذف فی قلوبنا و لا یلهی الا اذا هم خیرا و قریباً بآیه بعد از این از قولانا
فاضل حق نصیر الله و الدین العاشق منقول خواهد شد و حمل نور در کلام حجة الاسلام بر نور شود حق که تمام اهل کشف است چنانچه بعضی
کلام او حدیثه اند که از کلامی مقصود باشد که حجة الاسلام قدس سره و اصلان آن مقام باشد و سید المومنین حیدر بن علی الاعلی قدس سره و در کتاب
جامع الاسرار بخلاف آن تصریح نموده و فرموده که او از مؤلفان قولی است که در ضمنی از ایشان توضیح صحیح است و ادوات آنچه در عنوان مسئله است
از کتاب اقتصاد گفته که ظاهر منجم صواب در این باب نیست و آنم نموده و از آنچه در مسکن است و جمیع امور است بیرون نیست و آنم گفت چنانچه
هذه المسئلة منشأ الغضب و المعرض عن الخوض فیها اسلم من الخایض فیها وان اصاب فکفناذ اخطا
لیکن اذ جرى الرثم بلعینام العقیقات برادر دان این مثلک المنهج المنعقاد فان القلوب عن المنهج الحقا
المنهج الخالی عن شذوذ الغتار استی و همچنین بر میروفت است او را با اصول حق آنکه در کتاب مقام مستقر حکم سلطانان
منوره و آنرا میزان شیطان نام کرده است قال اما میزان الوالی و القیاس فحاش الله ان اخصم به فقد لک میزان
الشیطان و من زعم من الخالی ان ذلک میزان المعرفة فاسئل الله ان یکفینی سوره عن الدین قاله صدیق
جائیل و هو شد من حدیثی قال کیشی در کتاب منبر العابدین اختیار و توفیق را که مدارا بر سنت است در اثبات خلقت
ابن بکرات ابجال نموده و گفته که و اما الغویض فنامت منها صلیون احدھا انک تعلم ان الاختیار لا یصلح الا لمن کان
ظالماً بالامور یجیب جانها باطنها و ظاهرها حالها و ما قبلها و الا فلا یمن من ان من یختار الفساد و الهلاك
فلما فیة الخیر و الصلاح و الاثری انک لوقلت لبدی او فریدی انقد فی هذه الدوام و مبرزین جدها و درها
فانرا لا یقصد بذلك و لو قلت لیسوع عیسی فرما بنی انما فلا نامن الا بان تعرضها علی الصبر الخیر یا
الذهب الفضة و ما فیها من الخواص و الاسرار و هذا القلم المحیط بجمیع الامور من جمیع الوجوه لا
یصلح الا لله و رب العالمین و حده لا یشربک له فلذلک قال الله تالی و ذلک یخلق ما یشاء و یشاء
و یختار و لهم الخیرة و اینست کلام غزالی و آن روشنی بسیار است در آنکه میگوید احتیاج است به خداوند تعالی است
و باطل را بر سنت میگویند که حضرت رسالت ترک و نیست نموده و تعیین نمود و کسی که در میان سنت قائم مقام او باشد تا صلحا بهمت اختیار

انتقاد

چنین کسی نمایند و بشما نمانند گویند چگونگی اختیار احادیث را در باب امامت اختیار توان نمود و بجز این توان کرد و با آنکه کتاب و اخبار را بخند
 بیا که جمعی از اینها که ناظر بر نبوت و بصیرت رسالت و مؤید بکاشف الیه و مخالفت با کلمه بوده اند اختیار بعضی از قوم خود بعد از اختیار بجز نبوت
 نموده اند و آخر حضرت آن جناب را ظاهر شده و بوضوح پیوسته که صواب خلاف آن بوده از آنجمله آنکه بصورت اولاد خود را بجهت حفظ قرآن خود
 بوسعت اختیار نمود و حضرت آن جناب را ظاهر شد و همچنین موسی از قوم خود که چندین هزار کس بودند متقاعد کس را بجهت میقات پروردگار خود اختیار
 نمود و چون در آن مقام حاضر شدند گفتند از ما الله جرة فاخذتم الصلوة و کار ایشان بجائی رسید که بجز نبوت موسی ظاهر شد که ایشان معینان
 بوده اند حال موسی اشک با فضل التفاهات و در کتاب اهل سنت مذکور است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله اختیار خالد بن الولید نمود
 تا در رجعت اصلاح حال بنی خزیمه بسوی ایشان فرستاد و او بسبب کینه و کدورتی که در ایام جاهلیت با ایشان داشت جمعی کثیر از ایشان
 کشت و اسیر ساخت تا آنکه حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را از عقب او فرستاد تا با زیارت بنی خزیمه نمود
 و ایشان را تسکین داد و حضرت رسالت در مقام فرمودند که اللهم انی ابغضت ما فسدک خالدا در کتاب جمیع من الصغیرین
 جدا نموده عمل کرده که چون خالد دست قبض و اسیری امینه بخشاد و اسیر کس را با و سپرد بعد از آن ما را امر کرد که اسیران خود را بکشید پس من
 سوگند خوردم که اسیر خود را بکشیم و نه هیچک از اصحاب من اسیر خود را نخواهد کشت تا آنکه بجز نبوت حضرت رسالت ایم و صورت اهدای
 نمودیم بعد از آن آن حضرت دست خود را برداشت و دو مرتبه فرمود اللهم انی ابغضتک ما فسدک خالد و منی فانه که اگر خالد در آنچه میکرد معذور
 میبود حضرت پیغمبر اظهار برانست از کرده او سپرد و اشعار با آنکه صواب ترک جنایت است و در آن کار تغییر نمود و همچنین در کتب قوم مذکور است
 که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله استیاری را بکرم نمود و او را بر فرستاد و او فرار برقرار جنایتها نمود و در روایتی دیگر واقع است که بعد از آن
 ابی بکر اختیار نمود و قح خیر بر دست ایشان میزنند تا آنکه قح بر دست امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر گشت شعر آنکه بعد از ذکر آن بای بخیر است
 آسمان طبل فز که گفت که انصره لک و بر عاقل منصف محلی نیست که هرگاه اینها با کمال صحت و فضل نمایند آن جناب را ایشان
 در بسیاری از رجال ظاهر شده پس چگونه اعتماد بر جنایتها بعضی از اصحاب که در آن محققان علمای اهل سنت مثل قاضی حنفی بعد از آن اثبات
 اجماع قرار بر آن داده اند و حال آنکه تواند بود که در وقت جنایت در باطن صالح و مأمون نباشد و چگونه تقضیل توان داد اختیار بعضی از اصحاب را که
 معصوم نباشند بر جنایتها از قبای محصومین صلوات الله علیه و خدا تعالی بفرستد با او از بنده که امور را بهم خلط کند و هر جزو با اصل خود جدا
 و در جای خود بند و محنت تکلف بخورد و از بد و محقق بخلوبی فضل منصف شده بقوت هر کس از غضب و مزیتی که خدای عزوجل او را داده
 بشناسد و از کسی جو پای بند ستوران سازد و بر ظلمت شب بگردد تا نور نیستند ز انا تمیز کار اهل بصیرت است نه کار هر متقلد بودند
 بیکار شعر سلوک عشق را راهی برون از کفر و دین باید ولی پس روشن چشمی نهایت دور بین باید بجهت نازکی شمار تا خود را از نمانند
 که این ره رادل سگین و جان آفرین باید و در کتاب ستر العالمیر که آنرا ستر کونن نیز گویند و آن از جمله کتب است که قرآنی از آنرا خبر نوشته نشانی
 ستر خود نموده و تفسیر بارتدو خلفای آنکه با اهل ایشان فرموده و در بعضی از مقالات آنکتاب بعد از ذکر امر خلاف و اختلاف آن گفته که لکن
 اسفرتنا الحجة و جهنا و اجمع الجاهیر علی متن الحديث من خطبة في يوم الغدير با اتفاق الجمع وهو يقول من كنت مولاه
 فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب يا ابا الحسن انك اصيبت مولاي و مولاي كل مؤمن و مؤمنة و هذا شكك و نصيحتنا
 و تحكيم ثم بعد هذا غلب الهواة لمت الارباب و حمل هؤلاء الخلافة و عقود النور و حقائق الهواة و في مقعده
 الوابت و اشتباك از دعاء الغول دفع الامتصاصهم كاس الهواة فنادوا و الله الخلاف فنبتوا و اداء ظهورهم و
 اشروا به ثمنا قليلا فيس ما كثر و ان و حاصل كلام و آنست که اصحاب در روز غدیر فرمان پروردگار را
 و حکم شیر و نذر اعتراف بخلاف امامت حضرت امیر کردند و چون سواد از دنیا مفارقت کرده و توفیق سزای آخرت شد اکثر ایشان بکلم
 صدیق فاین ساتا و قیل انقلبتم علی اعقابکم و قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا من بعد ما بعثنا محمد و قد كفر
 اصلي رجوع نمودند و چون اتفاق اظهار فاق کرده بودند با توحید حق تعالی ایشانان گرفته بودند بر حضرت امیر که منسوب است و منسوب است
 و مصوم و خطاب بود مقدم کردند با خود شیطان در خواهی ایشان میگرداند تا آنکه حضرت را مقبول نمود و از منصب خلافت معزول و دور ساخت
 و در زمان حاکم علیان که در آن ترویج بر تماننا بیرون آمده بودند و توشیح شهادت داشتند از انهای شهادت کردند و از روی حیل و کرم و
 با خود دست ساخت و در شان خود از زبان حضرت رسالت عادی با افر که در وطن آن بیان تمی شمس آورده سوگند خوردند چنانکه

ان

سوز خورد که من شیخ خیرخواهم و اگر این کلام بخورد هرگز از جنت پرورن زود و آنجا هست بنا بر حسن آن متعینان مغرور شدند و با این
 علیه السلام التفات کردند تا آنکه چون سالها گذشت جمعی از تقلید آن کرده پشیمان شدند و بعضی از آن قبل بودند که بتبعیه بر غیر
 و اظهار کفر میکردند و سوره و سایر بیتی بنی البنا و با بیان ایشان آنکسالات را تربیت میکردند تا آنکه مدت ششده سال کار بجائی رسید
 که شبیه بکثرت استعمال چون حجت شد و حجت بقتل استعمال و اخای اهل روزگار چون شبیه شد مانند لفظ غایت که منتهی حقیقی او نظر بر وضع
 دو تم مجاز شده بر تبه رسیده که بفرزیه هیچ کس مضموم نمیشود و لیکن چون خدا تعالی وعده داده که این بین برابر سایر ادیان غلبه در حقیقت
 بظهوره علی الدین کله و لا کوره الا نشید کون آنچه از احادیث بروفق مقاصد خود وضع نموده بودند پوشیده نمائند و با یک
 روزی فساد آن وضع ظاهر شد و از جمله کشف استار و عوار ایشان آنست که گویند روزی عایشه بر عرقه نشسته بود و ابوهریره را دید که بر سر
 قیسی بهوار بگذشت عایشه گفت ابوهریره که بدین عظمت بود چون ابوهریره کلام عایشه را بشنید روی خود بجان او کرد و گفت ای
 بی بی خاموش باش که چهار صد حدیث بدو روغ برآیدت بستم تا امروز چنین مبروم عایشه چون آن سخن بشنید خاموش شد و گویند نیز که روزی
 عمرانی بگر گفت که بحسن تعبیری که نمودیم زبان هائند از خود کوتاه ساختیم و بعلت کفر فک از بی ما شتم ایشان را بوقت رفتن حاجت خسته و بار
 گمان نبود که علی بن ابیطالب چنین محبوب و منکوب گردد و امروزه خلائق از اکتسای ملک میآیند و از اما مشاهدات عبادت و تقیر اعتقاد است
 میکنند اگر نایز چنین کنیم و گوئیم که او میکند و میگوید هر انیاد و بعلم از با شیره است مردم تصور خواهند نمود که متابعت او خواهیم کرد و مسلح است
 که تا حکم باشد و عبادت در اکان این مخالفت او نمانیم و بنا بر این بسیاری از واجبات سنن و آثار رسیده محارره و محو کردند و اهل امصار را
 بطریق کرایشان تعلیم میزدند مسایل شرعی را از ایشان فرامیگرفتند تا آنکه مدتی بر این برآمد و صحابه تا نقل در حقیقت حال و احوال خود نموده از آنچه
 کرده بودند ناوم و پشیمان شدند و روز بروز با حضرت امیر علیه السلام میگردیدند و عذر میخواستند و استعجاب میکردند و خلق تنبیه نمیدادند
 که حال ایشان همانا که شده چه بود و چه حیل در دام خود افتادند تا آنکه حکم بدجلون فی دین آمده از اجاد دین میآمدند و مطیع اهل بیت علیهم السلام
 میشدند و حکم بطیره علی الدین کله بهنده تن افخجا به که از اول امر مخلص و معتقد اهل بیت علیهم السلام بودند معناه هزار تن شدند و خلافت مختبر
 امیر المؤمنین رسید و آنچه بعضی از بیچارگان اهل سنت گفته اند که کتاب سرکون و کتاب مضمون علی غیر اهل تصیف غرالی میشود و مردم آنرا
 بر او بسته اند میتوان گفت که از جمله محالات عادی باشد و بر تقدیر تسلیم میکنیم اینکه از میان علمای اهل سنت جماعت مثل امام محمد بن قاسمی
 ابو بکر باقلانی و ابن حاجب ابو فخر زازی و جویند و شافعی نظیر ایشان امام محمد غرالی را اختیار نموده کتب مذکوره را بر او بسته اند بنا بر آن
 بود که ماده او قابل بوده و اینقدر در مطلب کا حقیقت کسی نگوید که چون حکم تشیع غرالی و مانند او که نزد اهل سنت شستار و لوند نموزید
 پس باید که سخنان ایشان را که در کتب کلامیه و غیر آن مسطور است بر اهل سنت نشانید زیرا که میکوئیم که حکم با تشیع غرالی نظر سایر عالمان
 ایشان است و شک نیست که ظاهر حال ایشان معلق اهل سنت بوده و تصانیف ایشان بر طبق عقاید آنجا است واقع شده و یکی مصلحت آن
 تصانیف کرده اند و آنچه در آنجا مسطور است بقول نقلی نموده اند و آنرا مخالف روایات خود دانسته اند فی الحقیقه احتجاج بابانی بر حقیقت
 امثال غرالی است احتجاج است بقصایق که اهل سنت آنرا اعتبار کرده اند بلکه افخا را بان نموده اند هر چند مصنف آن شیعی باشد باطن یا ظاهر
 و از لایف این مقام آنکه بعد از خروج جابی در کتاب نجات نقل نموده که یکی از کار بر اهل سنت و با کرامت حجة الاسلام ذکر نموده که در خواب دیدم
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جانی نشسته اند و خدای ارباب عرض منسوب خود را در اینها میزند و آنحضرت استماع نموزند و هیچ نیز نموزند تا آنکه
 یکی از روز افض آمد و جزوی چند جمله نا کرده که مشتمل بر عقاید ایشان بود و دست داشت و خواست که در مجلس برآید و آنرا بر رسول خدا خواند
 یکی از آنکه پیش رسول بود او را منع و بر کرده جزو اار دست او گرفت و میندخت و او را بر لوند من قواعد غرالی را که متصرفین عقاید اهل
 سنت است با عرض کردم و قرأت نمودم تا با بنجار رسیدم که غرالی میگوید و الله تعالی بقیث لشیعی الا قی القرضی محمد الی کافه العرب
 و العجم و چون با بنجار رسیدم اثر بشاشت و تبسم در روی مبارک وی ظاهر شد و مؤلف گوید که مطلق ندانم از مستحکان سنت خیالی باطل است
 چنانکه ریگس ایشان قاضی عسکری در کتاب مواقف آن تصریح نموده و گفته و لانا الر و باقیان باطل نجد المشککین و بعد از تصریح
 ترویج تصحیح آن نموده و گفته روایا که خود خیال باطل دانند چگونه بر خصم شیعی حجت میآیند و بر تقدیر حجت حضرت امیر رسیده که بگوید من در آنجا
 بیداری دیده ام و اناناق غنی شنیده ام که خواب مذکور از جمله اصناف اعلام و ناشی از سوره مزاج ماغ و اشتغال فقر عبادت شیعه
 و بعضی خاندان که امیر مکر نقر بر سر نام است و ظاهر صاحب خواب از آنکه رویت حضرت رسالت را فرود مختص خود ساخته است

بیا

که چون در کتاب است دیده که از آنحضرت روایت کرده اند که من رأيت في المنام فقد أتته قاتل الشيطان لا يقتل به
 و این معنی را نیز شنیده که میگویند خواب غیبی راست غیبی دروغ میباشد خواسته که بصر ایند و مقدمه اشارت بجهت خواب خود کند و نسبت
 که او در اصل آن خواب تکذیب خوانند که در روزی منزل خوانند گفت که این غیبی را بجز خواب نمیتوان دید چنانکه شاکر گفته شعر بجا
 دوش چنان دیدم که صد جهان مرا بخواندی و تشریف آوردند بخشیدند شدم بنزد منبر حکیم این معنی جابدا که این خواب خوانند
 با آنکه معنی حدیث مذکور بر وجهیکه در شرح دیوان فرقتی مسطور شده است که هر که حضرت پیغمبر را بصورتیکه در دنیا بوده ببیند پیغمبر
 دیده و شیطان با حضورت ظاهر نمیشود و این هنگام چه را تواند بود که شیطان لطیفه بکار برده خود را بصورت ابوبکر یا غیر بر حضرت
 سنی ظاهر کرده باشد و جدا اضلال و تبلیس او در خیال فاسد او انداخته باشد که حاشا اینصورت حضرت پیغمبر است لاجرم آنچنان فرقت
 در نظر او متوجه شده و بر تقدیر تسلیم تغییر آن خواب پریشان سقیم است که آنحضرت نزد عرض قهرامی از پیغمبر میفرمودند دلیل کار است
 غایب الامر انتظار میکشیدند که آن طغیان و کفریات ایشان قائم شود تا بسجای حکم مؤاخذه آنچهار نماید و آنرا ضعیف که در میان جلیل گردید
 منزلی ایشان در آن شب با ایشان نرسید و آن کسی که آنچند روز دست از آنحضرت گرفت ظاهر همان کس بوده که در وقت احتضار حضرت
 پیغمبر در قول او نموده و از حضار دوات و قلم و کاغذ منع فرموده و او همان کس است که کاغذ روزی ذکر کرد که ابوبکر حضرت فاطمه را
 نوشته بود از دست آنحضرت ربود و پاره نمود و در شکم خویش فرو برد و است و اگر ایضا خوابی دیدید بر بندگ گویند که البته آنکس که جزو ما را گرفت و
 انداخت حضرت امیر بود کونیم این هنگام که من اجزا و انداختن آن از روی اعراض از مقوله غضب حضرت موسی القاسمی الراجح خواهد بود
 که فی الحقیقه راجع با عرض از مخالفان میشدند از حضرت هر دو که دست بر او را بود و باعث بر عرض حضرت امیر نسبت آن شبی
 باشد که هر دو میان حکم سینه برابر بر مؤاخذه آنچهار جلیل که در وقواعد عقاید خواندن آن موجب سرور حضرت پیغمبر شده عبارت
 از کتاب ستر العالمین حسدالی بوده چه قواعد عقاید حق و در آنجا مذکور است که چه نام آن قواعد عقاید نیست و مناقشه در لفظ سهل است
 و اضاف است که شبها از برسم شکرانه تصدق بسیار بقره باید داد که صاحب آن خواب ناصواب گفته که حضرت پیغمبر القاسمی
 پسندید بلکه گفت آنحضرت ساکت بود و همچنین شکر و سپاس این نیز باید بجای آورد که نکند چون با نجا رسیدیم که الامام محمد
 رسول الله ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی پیغمبر شادمانه نمود و الا شیبیان میکنی را عجب الزامی بود و ظاهر صاحب خواب از آن سکو
 حضرت پیغمبر آثار غضب شنید و از بول آن روز خواب پیدا کرد دیده و الا قهرامی را بعد از آن شب تا برد از غضب سینه بخار
 مصلوب منکوب و خوار و زار خواستی دید آری این اشکال عظیم باقی میماند که تعقیب جزوهای عقاید رضیانیان بآنکه جلد نا کرده بود خالی از
 استحقاق نیست احتمال آنکه قید مذکور از اضافات فصاحت آیات صاحب لغات باشد از دیانت او دور است میگویم که هم روح
 صاحب لغات در مرتبه صلح کلی قضی این اشکال تواند نمود و التوفیق من الله لعلهم و کویا سحایره جا که با آن خواب پریشان گردید
 آنصورت از مردم بیدار نشیند که هر کس در خواب ببیند چون بیدار شد سر و سرش خود را بپلید دید و امید است که هر بدین و نیز فرمودند
 که آن خواب بهتر است تا این بیدار و التوفیق من الله البار سلطان الحکیم و الحکیمین الفکر فیضیر المله و الدین محمد بن محمد
 الطوسی طیب است مشهور حکیمی که رای قوی او صورت شریعت را بشانه همیولی است علی که نظر صایب او در جمیع احوال بر علت اولی است تا آن
 که اندوین بعضی و تقدیم او معترفند به امیکه اهل حقین از بگردش او معترفند بخیریکه تحریر او از آن رابنده ساخته و تجربه او بقره محصل
 علمای کبار را در بر اعتبار گذاشته فیلسوفی که روان افلاطون را سطوب وجود او مخالفت مع مباحث خود و زبان حال ابوعلی سینا شکر
 جمیل او گوید عقل فعال در مشرق طفل راه اوست و مشکلات ارباب کمال موقوف بیک نگاه او شعر آنکه شوازی نغیقه در طریق حقیق
 کریان او از آن شوار آسان آمد در مصابیح بیان در شبستان علوم صد هزاران شمع کافوریت تا بان آمده تا طلسم
 سحرهای شبهه را باطل کند از حصای کلک ادانار ثبانی آمده معالمت حقیقات ابوعلی را که بجماد هم شبها ابوالبرکات بود و در
 فخر الدین از آن نزدیک باند رسیده بود و از غایت عظمت و کمال ادراک استمدک نمود و هر ایرادات ایشان را که اندوی ختم نمود
 و قصد خود نمائی بر فاصره بود بر بادی حاضر ظاهر فرمود اگر ابوالبرکات بود آن چهار حکمت مشاهده می نمود سید زکریا جان می آورد یا خبر
 عجز و برهان بر او میسر و اگر فرزند از دسترس نبود در تیل آنچنانکه طرازی و مواب حکمت پروردار نفوذ نخبه امکان از برسم قیاسی
 میداد حکیم فاضل هندس مولانا خجاست الدین جیشد کاشی نصدی که زنج جدید فی الحقیقه از اثر طبع جدید اوست در خطبتهای جافا

عبدالله

منفرد است و بنام میرزا الف بیک نوشته نظری چند مشتمل بر مدح حضرت خواجه نوشته که کمال فضل او از آنجا ظاهر میشود و آنست
 که چون جنون و کسوف با آنچه بعمل اندیجات مستعمل حاصل میشد موافق نبود و همچنین در مقارنات بعضی کواکب تعدیه نمود تا بعد از مدتی
 بعضی خسوفات را رصد کردیم و از آن اوساط و تعدیلات قمر را استخراج کردیم و اوساط باقی کواکب رصدی که حضرت فیلسوف بخت و حکیم مطلق
 المولی الاعظم و الحیر الاعظم از محتایق مبدع الذقاین استا و همیشه اعظم اهل البید و محترم علوم الاولین و الاواخر کاشف محضات کائنات
 بالمشیه الحکماء افضل العلی سلطان المقتضین و برهان المدقیقین منسبوع الحکمه فیض المله و الدین محمد بن محمد الغوسی قدس الله نفسه و زادنی خطای
 القدس الله فرموده است وضع نمودیم اما تعدیلات را بنوی استخراج کردیم بدقیق و مستطابیم بحسب آن رصد هر چند که استعلام مقادیر اوساط
 و تعدیلات و تقاویم و عرض کواکب غیر ذلک از امور مساویات حسب المقتضین نوع بشر امکان نیست اما استقصا عمل از آن جایز است
 که بواسطه مساویات حساب تفاوتی دیگر فوق الایدین لازم نیاید چه بهما کسورتها در بعضی مواضع موجب تفاوت بسیار باشد و عرض
 از این نه تفرض است چه یقین است حضرت جنت خوار بر جمیع علوم کمال بوده تخصیص فن یا حیثنا بلکه متمم و مکمل این فن است
 شهر بلکه که از سر انصاف نظر فرمایند جای آنست که خلاق علومش خوانند و از مصنوعات آنحضرت در این فن شریفی که در بعضی
 که اصناف امثال مشکلات و غوامض بیچ در هر ضلعی از آن مندرج است چنانکه گفته اند که کل الضمید یوجب فی الف المقتضین است که مثال
 این مسائل بر او پوشیده نبوده است شهر او آفتاب اوج کمال منوریت مازده ایم الغلط از ذره کتیریم حضرت خواجه در این
 از موضع جبرود و ساده است در طوس متولد شده و از انوار آن بقعه متبرکه که بر تو کمال بر صفیات احوال و مناقبه بدین سبب بطوسی شهرت یافت
 در معارف عقلیه بنیاد فی الدین و امام است و او شاکر دین صد الدین سرخسی او شاکر و فضل الدین خیلانی و او شاکر و ابولقاسی لکوی
 و او شاکر بهیمنیاری و بهمنیار شاکر و شیخ الرقیس ابی علی سینا و در شرحیات بر وجهیکه از ساله شیخ شیهه علیه الرحمه استفاد میشود علمیه در
 بزرگوار خود بوده و او علمیه امام فضل الله و او ندی و او علمیه میر تقی علم که در او ایل حال که داعیه ترویج مذهب اهل البیت علیه السلام
 در خاطر افشاد چون ملاحظه نمود که مؤید الدین علمتی قمی که وزیر بستان استقلال مستعصم خلیفه عباسی بود از اکابر فضیله شیعه امامی است مناسب
 چنانکه دار است سلام بنیاد در مقصد ساخته همین اهدا و تانید مؤید الدین خلیفه اعمدی سازد و ریایات ظهور مذمب حق را با وج قیامه
 برافراز و لاجرم در آن کتابت بنیاب مؤید الدین با قصیده عربیه که در مدح خلیفه نظم کرده بود ارسال نمود و بنا بر آنکه مؤید الدین بصیحت فضیله
 و کالات فغانی و ما اثر شد و کاروانی خواجه را سفیده بود و قدرت او را با خود مصلحت بدید و طمعت جواب کتابت او کردید و چون آن نسیم
 نو میدی می شام خواجه وزید دید که توقف در بلاد عراق و خراسان از رز که در سنین معتقب انجیز و پیم فتنه و خونریزی قوت تار و چنیز مستطاب علمیه
 همواره متفکر و اردو کوشه کنار روزگاری میکند زبید تا آنکه رئیس ناصر الدین مختصر که از افاضل زمان و از اسبجی امرای علماء الدین
 بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت و قستان بوده خواجه را بطایف المجلس نزد خود برد و صحبت او در خدمت نمود و در رعایت
 خاطر او با قضی مراتب کوشید و از فریاد افادات خواجه زور علم و حکمت پوشید و حضرت خواجه کتاب مستطاب اطلاق ناصر ایام او در شیعه
 نظم و تالیف کشید و چون جزو رود و خواجه بقلعه رود باره قبا س حکم آنگه یار از پرتو آتیز کوار کبوش هوش علا الدین محمد رسید بر بنحایت
 رشک در زید و طوعاد که خواجه را زود طلبید و قدم فیض لایم او را موجب نیب و زینت بزرگی بنام خود دست در اعزاز و اکرام
 او اهتمام تمام نمود و خدمت خواجه چون میدید که فضای دل او نیز ایران بواسطه ترکماز چنیز از فتنه و آشوب لبریز است و مع هذا الحما
 اسمعیلیه در اصل مذهب تشیع با او شریک بودند و اسباب فحاشت و مطالعه او را با حسن وجه مینامیدند و لاجرم عمری بعد از صحبت
 ایشان گرفتار بود تا زمانیکه ایلیخان یعنی ملاکو خان بسلام اسمعیلیه نزدیکت کردید و خورشاه بن علا الدین محمد بصوابید خواجه بملازمت ملاکو
 رسید و ملاکو از خدمت خواجه بمنت عظیم پذیرفته در کمریم و عظیم او هر اسم مبالغه تقدیم رسانید و نظام کلیات امور خود را با قضای
 حکمت آبرامی و مغوش گردانید و بعد از تنخیر عراق عرب مصلحت مریز را نیز با وجود فرموده مؤنت استماره و استجماع اسباب مصالح
 از ابرو جوی که کافی بود از خزانه عمال تسلیم نمودند و بموجب فرمان مؤید الدین عرضی بجم الدین کاتبی و از قزوین و قهر الدین مراعی را از موصل
 و محیی الدین با خلاطی را از قلیس حاضر کردند تا که خدمت خواجه سررشته بعضی از وقایع حساسی و غیر آنرا نگاه دارند و مولانا قطب الدین علاقه
 شیرازی نیز که از اعظم تلامذه خواجه بود با آنجماعت مشارکت نمود بلکه شریک غالب بود اگر چه حضرت خواجه بواسطه رعایت مرتبه استلا
 شاکر دینی نام او را با آنجماعت در خطبه کتابت بیچ ذکر نموده و زود رسیدن اجل موجود اصلاح بعضی خطهارا که در بیچ مانده بود با آنجماعت

آن قاصر بودند و حال خود را بمنشی باعث که ورت ملائحت الدین شده با آنکه قدرت بر اصلاح آنها داشته از روی لرح و اعراض باقی است
 و اذ داشت و در کتاب حبیب استبرکیت افادون خواجہ قلیچ اسمعیل و رسیدن او از آنجا خدمت بلاکو خان بر اینوہ مسطورست که در زمان
 مستقیم خلیفہ جناب خواجہ روزی چند در ولایت مستان ساکن شد و حاکم آنخند ناصر الدین مختتم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آنخند
 کشاده آنجناب در آن ایام کتاب خلاق ناصر را بنام او تالیف نمود و تصدیق عربیہ در مدح مستقیم خلیفہ در سبک نظم کشیده بیداد و پست
 و این طبعی با بصورت موافق مزاج نازک نیفاده بر پشت آنخند ناصر الدین مختتم نوشت که مولانا نصیر الدین خلیفہ روی زمین آنجا بجا
 و مراسمات مناد از این اندیشه خافل نباید بود و آن بزرگ خور و بناید شمر و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین رسیدہ خواجہ رحیم فرمودند
 وقتی که نزد علاء الدین محمد تعلیق الموت یا سمون از میرفت آنجا بر امراہ برزہ با و سپرد بنا بر آن علامت زمان چند گاہ بحسب ضرورت درینجا
 طاحده اوقات صرف نمود چون دولت آن طبعه بعد از دولت منول در ہم شکست خواجہ از میمون در بیرون آمدہ بحضرت ایخان پست
 و باصناف الطاف اختصاص یافتہ در سبک خواص و مقربان منظم شد و بنا بر آنکه و فو و تقب مستقیم ز خواجہ نصیر الدین ظاهر بود بلاکو خان بر آن
 کہ بصورت بعد از لشکر کشید تا هم بعد از آن انجامید کہ سابقانہ کہ رشک و از بعضی فضلا استماع افادہ کہ چون حضرت خواجہ در خدمت بلاکو خان بار
 السلام بعد از دستاقت و از استیصال خلیفہ عباسی و سایر اهدای اہل بیت فراغت یافتہ بعد از زیارت عبات عالیات از آن معصومین صلوات
 علیہم جمعین جهت زیارت عمدہ المجدین در ارتش علوم سنیہ المسلمین و خیر اوصیین علیہم افضل صلوات علیہم یعنی شیخ المحققین حکیم الدین ابو القاسم
 جعفر بن ابی الحسن بن سعید الخلی کہ در آن زمان افضل و عادل و کل مجتہدان شیخ امامت بود بجان او از اوصیین جلد کہ محل قضای نبیست بود و از آنجا
 عسکر تار محفوظ مانده بود و توجہ نمود و چون خبر توجہ خواجہ بجا شیخ بزرگوار و سایر علمای آنجا رسیدہ غم آن نمود کہ با سایر نو جوانان استیلا
 استقبال نمایند اتفاقا بمنشی بحضرت خواجہ رسانیدند و او را از ارادہ حضرت شیخ واقف گردانید حضرت خواجہ از روی تعظیم و اکرام شیخ
 عالی مقام کسی استجیل فرستادہ پیغام داد کہ من خود را لایق آن نمیدانم کہ حضرت شیخ استقبال من نماید التماس دارم کہ حضرت شیخ بطور خود مشغول
 باشند کہ من با ایشان از در مجلس فیض لسان بارت خواہم نمود آنجا شیخ فتح عنایت استقبال نموده مترصد قدم مرتب نمود خواجہ
 تا بجا خواجہ در مجلس شیخ نزول نمود و در اشای در کتاب شیخ الاسلام کہ از مصنفات شیخ است با او ملاقات نمودند چون طرفین از اظهار
 شوق غرام فارغ شدند خدمت خواجہ از حضرت شیخ التماس نمود کہ با فادہ آنچه در میان داشتند مشغول شوند لاجرم شیخ حسد الاشارہ با فادہ
 مشغول شدند اتفاقا بحسب قبلہ در میان بود و قاری در این عبارت را کہ در بیان قبلہ اہل عراق واقع است میخواند کہ لیسبت لکم تسبیح
 خدمت خواجہ در بدید عرض نمود کہ مراد تیا سز قبلہ است یا بسوی قبلہ اول حرام و ثانی و جب پس استجاب تیا سز چہ منشی دارد حضرت شیخ و
 مذکور است چہ جوانی کہ مستحسن شیخ خواجہ افادہ بعد از رحلت خواجہ بجانب بغداد رسالہ در آفتاب مشغول بر اجراء متعددہ ترتیب دادہ بحسب
 خواجہ فرستاد و از رسالہ در میان مصلای بیظایفہ مشہور و در ضمن جاشیہ ارشاد صفوۃ الفقہاء المتأخرین شیخ ابراہیم سلیمان القطیفی رحمة اللہ تعالی
 مذکور است و حضرت شیخ علامہ جمال الدین حسن بن یوسف المظہر الخلی اعلم اللہ دار لقمانہ در اشای اجازت نامہ کہ چشم سید اجل ابن زین
 علی اولاد او نوشته آورده کہ در آن روز کہ خدمت خواجہ مجلس شیخ نجم الدین ابی القاسم آمدند جمعی کثیر از علمای مجتہدین امامتہ مجلس درس شیخ
 بودند و خواجہ از شیخ پرسید کہ افضل انجیاحت کد م است شیخ چون الاظہر فرمود کہ اطوار فضیلت بعضی بعضی موجب آثار خاطر بعضی کرامت
 لاجرم در جواب فرمود کہ اگر یکی از ایشان معنی ممتاز است دیگری در علم دیگر ممتاز است بعد از آن خواجہ استفسار نمودند کہ کدام در علم علیا
 فہم و کلام علامہ شیخ بجانب من سدید الدین یوسف خلی بجانب شیخ سعید الدین میثم بھرائی کہ از حکمای قضای سنجید بود اشارہ نمود
 آورده اند کہ مرتبہ دیگر کہ خدمت خواجہ بیداد توجہ نمودند چون مرض موت ایشان از اطاری شد و در باب تجزیہ و کفین و غسل و تدفین خود
 مصلای مؤمنین وصیت میفرمودند یکی از حاضران مذکور ساخت کہ نفس خواجہ را مناسب است کہ بمشہد مقدس حضرت امیر المومنین علی
 السلام نقل نمایند خواجہ از کمال خلاص فرمودند کہ مرا شرم میاید کہ در جوار فایض الانوار حضرت امام امام موسی الحافظ علیہ السلام مرده باشم و درینجا
 او بجائی دیگر ہر چند اشرف و افضل باشد تجاویز نامیم آخر حسب الوصیہ در عقبہ علامہ کاظم علیہ السلام و توجہ دفن فرمودند و در قائمہ آن
 کہ قائم مقام لوح مرزا خواجہ واقع شدہ بود این آیه کریمہ را رقم نمودند کہ کلمتہ باسطہ از اجنبی بوجہ حضرت خواجہ در تاریخ یکی کہ از این قطعہ است
 میشود بفرایس خان شافہ قطعہ نصیرت دین پادشاہ کشور فضل بجانہ کہ چو او مادر زمانہ نژاد بسال ششصد و ہفتاد و دو زیندی محمد
 بروز سید ہم اندر کہ نشانی بیداد در جامع التواریخ خواجہ مذکور است کہ بنا بر وصیت خواجہ را خواہستند کہ چو او مشہد مقدس محل منکی گاہ

علی شرفیاشنا، واجتهد من فون ما زنده لاجرم در حوالی آن ارض مقدس محلی خستیا برنده آغاز کردن کردند بیکار سردایه مرتب ازین بجای
 ظاهر شد نیک که شخص نمود معلوم شد که ناصر عباسی جهت خوابگاه خود مرتب ساخته بود و او را آن سعادت نصیب شد و در رمضان در آن
 کردید و چون ملائکه سعید با سبک درگاه عرش اشبا و آل عبا انکشت تا بوده لهذا بموجب کلام کلیم با سبک در آنجا رسید در آنجا که
 العیضان زمین کردید و از مؤیدات قبولی ای آنکه سردایه مذکور در روز شنبه یا زدهم جمادی الاقل شنبه و تسعین و منتهای با تمام رسیده و در آنجا
 آنجا بخت ولادت عالم شهادت کشیده چنانکه عمر شریف هفت و پنج سال هفت ماه هفت روز بوده باشد و آنقطعه که پذیران
 تحریر و منقبت حضرت امیر است شعر او ان عکاله بالصالحات خدا و در کلامی مرسلی و در آنجا رضا مانا صوا و بلا
 ملل وقام ما قام قوا بلا کسل و حج کعبه لله واجبه و طاف بالبيت خائف من عمل و طان في الحول ابا دى له
 احد و غاص بالخرامون من البلبل و اكن الياحى من اليلج كلام و اطعمهم من لدهن البر بالعتل و عاش في الناس
 الا فامولفه غار من الذنوب مضموم ما من الزلل فليكن في المحشر يوم البعث ينفعه في المحشر يوم البعث
 يكفنه الابحبا من المؤمنين علي و تصانيف عليه حضرت خواجه در علوم حکم و کلام و فقه در مذاهب شیعه امامیه است
 از آنجا که کتاب تجرید در کلام و کتاب تجرید در منطق و کتاب سلسله الاقباس در منطق و شرح اشارات و تحفیر اقلیدس و تحفیر تریست
 و کتاب بیج الحسانی و کتاب تذکره در بیات و رساله معینه نیز در بیات و رساله سی فضل در نجوم و رساله استیاب اسطرلاب و کتاب طبع
 الحساب بالحق و التراب و کتاب قواعد القایه و شرح محصل و رساله در جبر و قدر و رساله اجوبه سئالات شیخ صدرالدین قزوینی و رساله
 رد ایراد کاتبی بر دلیل حکم بر اثبات واجب تعالی در رساله در بحث امامت ترجمه کتاب به تحقیق عن القضاء مهدی و شرح مواضع مشکوٰت انبیا
 و تحفیر امیر ناصرالدین محمد که از ادعای طایفه اسمعیلیه بوده و کتاب اخلاق باصری با هم امیر ناصرالدین بن کوروش و شرح کتاب شریعه بطلمیوش
 خواجه بهادالدین محمد بن محمد بن محمد صاحب دیوان و رساله در فقه موادیش و رساله در تحقیق نفس الامر و رساله در تحقیق تائیه علم و رساله
 فضول در کلام و رساله و تصانیف الاشراف از این رساله و بعضی از مواضع رساله فضول شرح فقه مسلمان اسبال که خاتمه کتاب است
 معلوم میشود که حضرت خواجه از زمان امان ربیع تقوی و اشراق و نفس قدسی و از لذت نبوی فارغ و صاحب اطلاق بود چنانکه این
 از اشعار لطایف آثار او نیز بر آن ممالک دارد شعر لذت نبوی بهیچیت زدن در خاطر از تفران هیچ ترس نیست روز ششم
 و شب عیش و طرب مرا غیر زشب مطالعه و روز در سبب و از جمله مصنفات او رساله است مختصر کثیر الفوائد در بیان محلی آنجا
 که از ابالتماس یکی از بزرگان محذور سبک تالیف کشیده و این چپاره ترمین کتاب خود در تفسیر آن لایق دیده و صورت آن رساله است
 اعلم انما الاصح الصالح العبد ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ما ترجمه لا اله الا الله محمد رسول الله
 ثم اذا صدق الرسول فليطع ان يصدق في صفات الله تعالى و اليه الاخرة و بالايان بالجنة و النار و الحساب و غيره و اما
 في صفات الله تعالى فانه حتى قايد عالم مرهد كاره متكلم ليس كشيء و هو التسبيع البصر و ليس عليه
 بحث عن حقيقة هذه الصفات و ان الكلام و العلم و غيرها قديم او حادث بل لو لم يخطر حقيقة هذه
 المسئلة حتى مات مات مؤمنا و ليس عليه بحث عن العلم الا انه حوزها المتكلمون بل يخطر
 في قلبه التصديق بالحق مجرب الايمان من غير دليل و برهان فهو مؤمن و لم يكلف الرسول العرب اكثر
 من ذلك و على هذا الاعتقاد الجمل استمر العرب و عوام الخلق الامن وقع في بلدة نيمه فيها هذه المسئلة
 كعدم الكلام و حدثه و معنى الاستواء و النزول و غيره فانم باخذ ذلك بقلبه يتيه بعباده و عمل فله
 جرح عليه و ان اخذ ذلك بقلبه قاتل الواجب عليه ما اعتقده السلف يعتقد في القدران الحدوث كما قال
 السلف القرآن كلام مخلوق و يعتقد ان لا يتواء حق و الايمان به واجب و السؤال عشر مع الاستغناء
 عنه بدعوى الكيفية في جهلكم و يؤمن بجميع ما جاء به الشرع ايماناً تملأ من غير بحث عن الحقيقة و الكيفية فانم
 يعتقد ذلك و يظن على قلبه التثنية و الاشكال فان امكن اذالة شكه و اشكاله بكلام قريب من الافهام از بل
 وان لم يكن قوا عند المتكلمين و لا مرضية فذلك كاف و لا حاجة الى التخصيص الدليل فان الدليل

در آنجا که کتاب تجرید در کلام و کتاب تجرید در منطق و کتاب سلسله الاقباس در منطق و شرح اشارات و تحفیر اقلیدس و تحفیر تریست
 و کتاب بیج الحسانی و کتاب تذکره در بیات و رساله معینه نیز در بیات و رساله سی فضل در نجوم و رساله استیاب اسطرلاب و کتاب طبع
 الحساب بالحق و التراب و کتاب قواعد القایه و شرح محصل و رساله در جبر و قدر و رساله اجوبه سئالات شیخ صدرالدین قزوینی و رساله
 رد ایراد کاتبی بر دلیل حکم بر اثبات واجب تعالی در رساله در بحث امامت ترجمه کتاب به تحقیق عن القضاء مهدی و شرح مواضع مشکوٰت انبیا
 و تحفیر امیر ناصرالدین محمد که از ادعای طایفه اسمعیلیه بوده و کتاب اخلاق باصری با هم امیر ناصرالدین بن کوروش و شرح کتاب شریعه بطلمیوش
 خواجه بهادالدین محمد بن محمد بن محمد صاحب دیوان و رساله در فقه موادیش و رساله در تحقیق نفس الامر و رساله در تحقیق تائیه علم و رساله
 فضول در کلام و رساله و تصانیف الاشراف از این رساله و بعضی از مواضع رساله فضول شرح فقه مسلمان اسبال که خاتمه کتاب است
 معلوم میشود که حضرت خواجه از زمان امان ربیع تقوی و اشراق و نفس قدسی و از لذت نبوی فارغ و صاحب اطلاق بود چنانکه این
 از اشعار لطایف آثار او نیز بر آن ممالک دارد شعر لذت نبوی بهیچیت زدن در خاطر از تفران هیچ ترس نیست روز ششم
 و شب عیش و طرب مرا غیر زشب مطالعه و روز در سبب و از جمله مصنفات او رساله است مختصر کثیر الفوائد در بیان محلی آنجا
 که از ابالتماس یکی از بزرگان محذور سبک تالیف کشیده و این چپاره ترمین کتاب خود در تفسیر آن لایق دیده و صورت آن رساله است
 اعلم انما الاصح الصالح العبد ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ما ترجمه لا اله الا الله محمد رسول الله

۳۲۱
 در آنجا که کتاب تجرید در کلام و کتاب تجرید در منطق و کتاب سلسله الاقباس در منطق و شرح اشارات و تحفیر اقلیدس و تحفیر تریست
 و کتاب بیج الحسانی و کتاب تذکره در بیات و رساله معینه نیز در بیات و رساله سی فضل در نجوم و رساله استیاب اسطرلاب و کتاب طبع
 الحساب بالحق و التراب و کتاب قواعد القایه و شرح محصل و رساله در جبر و قدر و رساله اجوبه سئالات شیخ صدرالدین قزوینی و رساله
 رد ایراد کاتبی بر دلیل حکم بر اثبات واجب تعالی در رساله در بحث امامت ترجمه کتاب به تحقیق عن القضاء مهدی و شرح مواضع مشکوٰت انبیا
 و تحفیر امیر ناصرالدین محمد که از ادعای طایفه اسمعیلیه بوده و کتاب اخلاق باصری با هم امیر ناصرالدین بن کوروش و شرح کتاب شریعه بطلمیوش
 خواجه بهادالدین محمد بن محمد بن محمد صاحب دیوان و رساله در فقه موادیش و رساله در تحقیق نفس الامر و رساله در تحقیق تائیه علم و رساله
 فضول در کلام و رساله و تصانیف الاشراف از این رساله و بعضی از مواضع رساله فضول شرح فقه مسلمان اسبال که خاتمه کتاب است
 معلوم میشود که حضرت خواجه از زمان امان ربیع تقوی و اشراق و نفس قدسی و از لذت نبوی فارغ و صاحب اطلاق بود چنانکه این
 از اشعار لطایف آثار او نیز بر آن ممالک دارد شعر لذت نبوی بهیچیت زدن در خاطر از تفران هیچ ترس نیست روز ششم
 و شب عیش و طرب مرا غیر زشب مطالعه و روز در سبب و از جمله مصنفات او رساله است مختصر کثیر الفوائد در بیان محلی آنجا
 که از ابالتماس یکی از بزرگان محذور سبک تالیف کشیده و این چپاره ترمین کتاب خود در تفسیر آن لایق دیده و صورت آن رساله است
 اعلم انما الاصح الصالح العبد ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ما ترجمه لا اله الا الله محمد رسول الله

لا يتم الا بدرك الشبهة والجواب فيها ما ذكرنا لثبته لا يثبت ان يتشبه بالخطا والقلب فصلا من غير ذكر جوابا شبهة لا
 الشبهة قد يكون جلتها والجواب عنها دقيقا لا يمتثل عقله ولهذا زجر السلف عن البحث والتفتيش عن الكلام فيه كما في قوله
 عنه صنفا العوا واما اثمة الذين ظلم الخوض في غمرة الاشكالات ومنع العوا من الكلام بغير مجرى منع التفتيش عن مشاطي
 الدجالة خوفا من الفرق ورضية الافوا فيه بخاصة وخصلا ما من في صنفة التفتيش الا ان هنا موضع غرور ودراسة القدر
 وهو ان لكل صنيفة عقله راجح من الله في حال عقله وناظر نفسه ان يقدر بالقصود غرورنا في الخطا بقا كلها واما الاقوال
 فربما يتخوضون ويغفرون في بحر الجهالات من حيث لا يشعرون فالصواب منع الخلق كلهم الا الشواذ الذين لا يسمع
 الا عصا الابوا حيد منهم اذ اشين ومن تجاوز مسأله سلكا لثبته الايمان المرسل والتصديق الجمل بكل
 ما انزل الله واخبر به رسوله من غير تحجب تفتيشه لا يشك في الايمان بالانفس فيه فقد وقع نفسه في مشكل شاغل
 اذ قال رسول الله ص حيث دأى اصحابه يتخوضون بعد ان غضب حتى احسرة وحناءة افهنا انتم بغير
 كتاب الله بصفة بعض انظر الى ما امركم الله به فافعلوا وما نهاكم الله به فلا تعملوا انظر الى ما امركم الله به فافعلوا
 وما نهاكم عنه فانتهوا فهنا تنبيه على منج الحق واستيفاء ذلك شرحنا في كتاب قواعد العقائد
 فاطلب منه مستيد الخفي فماندك نسبت سخان فرار من تشكك خفاك سابقا قلما بان تحريك مؤدوم كرهه كوش معتقدان اور كيت
 اما حكيم شيرازي وجمعي از اذ كياي با اين صنيف شريك بله شيرازي در تاريخ الحكماء اورا بتصرفات كيكرا از اين ساول مؤدوم ريزه كرا اول
 اورا از زمره محققان حكما خارج ساخته واز فهم معاصد حكماي او ايل سجاصل ساخته ومانيا گفته كه در تصنيف او بر جمع اقوال مردود و تفرغ در تبيين
 و الايضاح آن بوده و كاهي ايجاز آنها مينوده و كاهي طريق بسط آن پيوده و تصرف در آنها باختلاف تفسير شيرازي بود و از مسوده مسوده
 ميغرموده و مانيا گفته كه اشتبا رقت او بر بحث جدال و غلبه و قبول قال بنا بر آن بوده كه از غايت بد خلق اهل فضل را در وقت مباحثه مناظره
 دشنام ميدهد و آزار ميكرده و بوسطه علو جاه و تقرب پادشاه كسي را با او در آفتابي رايي مقابله نبوده بلكه گفته در بعضي اوقات با سلطان خوار شاه
 كه شاگرد او بود خطابهاي مشت ناهموار ميكرده و سلطان تحمل نموده در اباطعات او سبب عقيدت و متابعت ابى الحسن شيرازي نموده و گفته كه
 مردى مشهور بوده كه نميدانست كه اميك از دو طرف او طول است و از او را كه مقدمات بشي و ذوقى حاصل و در ترتيب حدى و اقامت
 راجل بوده بلكه مردى سگين بوده كه در مذبح جاهليت خود تخمير مانده بود و در آنجا خطبهاي سوا ميكرده و با جمله بطله عقيدت پيد شيرازي در اذنا
 محققان حكما ميرون كرده و گفته كه آن تشكك را از او البركات يهودى انتقال نموده و نيز گفته كه عجب تر از همه آنكه در بسيارى از علوم كه از حضرت
 آن عارى بوده تصنيف نموده و ظهور اين معجزات را حواله بنظر در كتب تركت نموده و نموده شيخ الحكم المتكلم الفقيه الاديب محيى الدين شيرازي
 قدس سره خواص حكما و در جميع علوم ماهر و عارف محقق طوسى در حكيم گفته كه هر دو در او بيان بيان سفته و ميرصد الدين محمد شيرازي در
 شرح تحريريه خصوصاً در بحث جواهر از زواجر افادات او كه در كتاب معراج سماوى و غير آن از مصنفات او مذكور است استفاده نموده و ميروا محققان
 و حكيم محقق استناد جسته و سيد المحققين قدس سره اشرف در او ايل فن بيان از شرح معراج نيز نقل بعضي كه از او نموده تغيير از او ميغرموشاينچه
 و الحق شرح پنج ابلا فكه نام خوابه عطا كست جويني نوشته در علوشان او در حكمت و تصرف كلام و ساير علوم اهل اسلام دليل تمام است و جمله
 لطايف اعلام او كه مشر از لطافت طبع و نفاست نفس آنقدره علمى اعلام است آنكه چون او در او ايل در زاويه رياضت و حصول محكمات
 فضلاي عراق او نوشته كه عجب است كه ترا با مهارت در فنون علم در بيان علماء اقدار و استبارى هم نميرسد پس او در جواب ايشان اين شعر
 نظم نموده فرستاد شعر طلبت فنون العلم ايجز بها العلم فقصير في عماسوت بهر النمل تبين لى ان الحائس كلنا
 فروع و اقا كمال هو الاصل ز بعد تجر بر روشن من شداين احوال كه قدر مرد بعلم است قدر علم باال و چون
 اشعار بنظر اهل عراق سيد باو نوشته كه تو دباين اشعار خود را در مرض خطا انداخته و حكم باصالت مال قضيت و منكر ساخته نگاه او در بعضي
 حكيم خود اين اشعار را قديم را نوشته بايشان فرستاد شعر فقال قوم بغيري فهمي ما المرء الا لكبريه فقلت قولاً من
 حكيم ما المرء الا بذر به من لم يكن دينهم لله لم يلينف عنده اليه و چون است كه آن اشعار نيز موجب شبهه ايشان
 متوجه عراق شد و جامهاى كنده پشيمده در بعضي مدارس عراق كه مشون اجل بود رده و سلام كرده و در بعضي اوقات مشتاقان جماعت حباب
 سلام او بگفتند و گفتند كه ارام و پرش حال او شده و در اشعارى كه ايشان از مسند دقيق كه جاي تصرف آن بود سوال نمود و ايشان

تاريخ

کتابخانه

در همه همت جواب از او گفته و بعضی از ایشان بطریق استنساب او گفته بعلی که طالب علم است بعد از آن طعام حاضر شده و در وقت
حصه جهت او جدا کرده پیش او فرستادند و خود با هم میکرند و چون مجلس منتهی شد او نیز از در سه بیرون رفت و در روز دیگر لب بقیع
بر استیغای فراخ پوشیده و همانند بزرگ بر سر نهاده بعد از آن در آمد چون او را اندویدند جهت تعظیم روح او استند و او را در صدد مجلس
جا دادند و چون شروع در بحث و مذاکره نمودند از ایشان سئوال پرسید که در شرح عقل و حقیقت هست و ایشان آنرا از او سئوال کردند و این
چون آنرا از او دیدند استخا و انکار نمودند و گفته استینج در برابر او که استینج جزئی بخورد شیخ در جواب گفت شما این طعام را از ایشان
من اید و الا من در روز روزی علمی فقیر پیش شما آمدم و امر در شبیهه جاهلی غنی آمده ام و شما تفصیل دادید و غنا و علم برابر علم و فقر و غنا
ایاتی که در باب اصالت غنا و مال شما نوشته بودم و شما تخطئه من را بناب کردید پس آنجا بحث اعتراف بخلای خود کردند و از او عذر خوا
نمودند الموصی العلاء قطب الدین محمد بن محمد البویسی الرازی قدس سره آنکه شرح اعظم زمان شرح اندوید بر علامه جانش و اند
شعر بر چه در دفترش و انانیت دل او بر آن توانانیت عقلش از قیاس عقل بودن نقلش از اساس نقل فرزون او
بر کرم بفرق جهان زیرکان چون صدف کشاده دمان چون خورشید فضیلتش از مطلع شرح طالع و محکات حکمتش از نطق
کتاب محاکمات ساطع عظم شان او استیجاب تبریف و بیان نثار و وسب شرفش بر بیک عمده المجددین شیخ علی بن عبدالحق
در اجازت که جمعه عم زکوار این خاکسار نوشته بان اشعار نموده بسلسله آل بوینسی میشود مولود و غشا او دار المؤمنین و این بی است بعد از
جسی از غلای روزگار و اعلامی اعلام شتمار شرف علامه او را شیخ جمال الدین حسن بن مطهر علی قدس سره قایز کرده که کتاب محاکمات
که از سمطات تعانیف همیشه شیخ است بخود نوشته بر او خواند و بر نظر شیخ که الحال در ولایت شام تر بعضی از فضلا موجود است صورت عا
بخدمت علامی داده اند بجز شیخ بر این وجه مطهر است که قرآن علی اکثر هذا الکتاب الشیخ العالم الفقیه الفاضل المحقق المدقود
العلماء والافاضل قطب الملة والدين محمد بن محمد الرازی دام الله اناقة قراءة بحث و تدقیق و تحمیر و تحقیق و
استبان عن مشکلاته و استوضح معظم شبهاته فثبت له ذلك بيانا شافيا قد اجرت له رواية هذا
الكتاب و ذاب جميع مصنفاته و رواياته و ما الجهره و ما جبهه و جميع كتابها بنا السابقين رضوان الله
عليهم اجمعين بالطرق المتصلة منه فله و ذلك لمن شاء و ارجب على الشروط المعبرة في الاجان
فهو اهل لذلك احسن الله عاقبته و كتب العبد الفقير الحقير الى الله تعالى حسين بن جوه
يوسف بن المطهر الحلي مصنف الكتاب في ثلث شعبان المعظم المبارك من سنة ثلث عشر
عشر قسبح مائة بنا حبه و دام بين و الحمد لله و حده و صلى الله على سيدنا محمد النبي و آله الطاه
ر خدمت علامی بعد از وفات سلطان ابرو سیه انار الله بر نامه و شهادت و زبانه جوابه عیاش الدین محمد که مرتی اهل مختل بود بجانب شام
شافت و بر وجهی صاحب طبقات النماه بان اشاره نمود شیخ فقی الدین سبکی که از کراچانان فتهای شافیه است ابو در تمام
و بر ابری در آمد و در توجیه بعضی از احادیث معارضه میان ایشان منعقد کردید و چون سبکی چهار سیکه خود را در میزان مناظره او سنجید و دید که
در میان اهل شام سبک خواهد کردید با ضروره طریق بیانی و محابره پیوده و خدمت علامی با عدم فهم مقاصد شرح و توقف بر نظریات
نمود لاجرم خدمت علامی مقتضای آنکه شعر این نکته با فقه حکوم که بر همت بوجهل را بنده سبک محمد خود را از مناظره او با
داشت و مقام او در کجیل او را گذاشت آری سنت نبوی که بر آن رفته که لایزال عیاضه از جهال بر او جدال کند بر شرح خاطر صفا کش
و انایان گامکنند و خود را بصورت اهل کمال قیاس نظران نمایند و عادی بلند که ایشان از معنی آن خبر نباشد استجاب قلب عام کند و
از توجه بد انایان که مستغاضه زدن انای ایشان محروم گردانند و شان مستغاضه فاضل است که اصلا عیاضه و ترنات ایشان محروم نظر
اعتبار او نباشد و بر فرغات خاطر زبانه شعر نرگس اطلاقه و از شیوه توجیه مرخ زود اهل نظر از بی انیالی و در نظر تو
شیخ شهید محمد بن کنای علی انصاریه بجز شریف اند که هست که در دوش بخدمت علامی رسیدم و او را بگری دیدم میان و اجازة
آنچه او را جایز بود بمن لطف نمود بی شبهه نامی نهیب بود و تصریح بان میفرمود و قطع و بازگشت از شیخ جمال الدین بن مطهر کفیل
ابیت علیه السلام بوده معلوم است در روز دوم و عقیده من است و تین و سبزه در دوش قفات یافت و بر دوش رضوان شافت

بیایای هر دست دست فرید و چون امیر تیمور کورگان جهان جاودان انتقال فرمود بوسی دیگر افتد و اولاد سید البشر و مقتدای صلواتی
خود را از آن محل شرف خاص ساخت و فرموده را الله بشیر استخفاف و در تاریخ کف که از این قلمه مستفاد میگردد و قاتل یافت شعر است و شریعت
عالم سلطان جهان شریف ملت اندر ششم بیستم ثانی در شصت و شانزده زهرت زین در قبا چارشنبه فرموده بار خلد طلت
تفصیل حال ظاهر اختلاف افتد و ارباب کمال آنکه در بن موجب تصریح شیخ محمد بن ابی جمهور در مجلس ثانی از رساله ناطره او با فاضل حسینی
سنی و مقتضای تفصیل نماید و خوش التاخرین سید محمد نور بخش و دیگر دلائل و امارات از فرق ناجیه امامت بوده لیکن بروحی که مشهور در
شافیه فارسی که راست امیر تیمور کورگان خدمت میرا تکلیف نمودند که ترجمی کی از دند هشتاد و هفتی که در فارس و جزایران و ماوراء النهر
شایع بود حکم نماید و خدمت میر و نیاداری بجا برده چند روز ملت طلبید تا خبر تابان شافعی و مقلدان حنفی رسید و در خفته بخدمت میر و دیدند زرد
سیاه بر رخ میر کشیدند و در آن روز کار بر فریقین در مقام فرود بودند و میر اجابت ترویج مذموب خود بطبع می نمودند و آخر چون اکثر خفته امر او شریفان
پادشاه بودند و زود در ایشان بشیر بود و بهمان بر مان قاطعی که ملاحظه بر فراری اقامت نمودند ایشان نیز بر خدمت میر غالب آمدند و چون
خدمت میر در توجده خاطر امرا و لشکری که در مذموب حنفی نشو و نما یافته بودند تا نقل نمودند و زردی خفته بودند و مخالفت بر ابر کوبی ملا سدا لکن
تفازانی را که شافعی بود بر آن دو اجماعی فرودند و از مؤیدات آنکه خدمت میر همیشه بتولای جاه و مال تقریب پادشاه و اقبال بوده اند نیست که شیخ
فاضل حسن بن محمد بن الحسن الاسترآبادی الحنفی در تفسیر آیه ولاتولوا لهن من الاموال کتاب تفسیر کتاب الحکام گفته که حکایت کرده ام از من میسکنند
استرآبادی عالمی سخن بود که از غایت محبت و استغنا از خلق تجارت میگذرانید روزی میر سید شریف بحر جانی او را در دمشق دید که با صاحب
از اخبار نسل که در فوضن آن مجلیه او رسیده بود نیکون شده پس او را احوالست کرد اسکن از روی تقریر بخدمت میر گفت که این شمس من تبرک است
که خیار درگاه ملوک بر آن نشیند و بسبب طبع در صلوات و عطایای ایشان متکلف درگاه ایشان باشم و هر قنصینی که کرده ام در آن نیز عمر صنایع سرخشته
و کان چنان است که در آن معاتب بلکه معاتب باشم و همچنین بیار جت جاه و مال مایع محنت و فخر و اقرال که همیشه اینطایفه خصوصاً سادات با
آن جناب بوده اند با تمام علمای و ایمان فارسی کتاب موافق را که مذموب بعضی حنفی است شرح نموده و مقتضای شتهای آنجا محنت طبع
تا بخت متن پیوده و مع نذر از روی احتیاط اندکی باوله توضیح و تقریر آن فروده بلکه همان شیخ غیر مزبور ج سیف الدین ابر بر امر فرود
و در کلفت خدمت میر از امیرش اهل سنت و جماعت خطبه شرح و مفصاح او بیانی کافی و بر رانی وافی است زیرا که در آن حال احوال خود را باور
المنزله جمله بیایای روزگار شمرده و بیان قدر آنکه استخفوه اقد استبدت قرضی علم الهدی فرموده و در مقام خطاب با اهل آید یار که از معتقدان
یا رفارند آیتی را که در شان کفار نازل است متباسب نموده و بعد از آن مبالغه در تقریر جعل و بی حاصلی ایشان از زمین نموده و ظاهر در آنجا
اشاره نموده بآنکه چون ایجا محبت انایمان و محبت علی بن سطلاب که بموجب نقل آید ذوی القربی و غیر آن است عاری و پکار از اندوه
اشراط عداوت آنحضرت بقدر جوی بلکه نارنجی متفرق بکانه پس مجرد ایمان بحد او رسول ایشان را یعنی نذر چنانکه اخبار و روایا صحیح بر آن است
دارد و خدمت شیخ فزین الدین بیابادی بمضمون این اخبار در این باعی اشاره نموده و فرموده ربما عجتکه منظر افلاک شود منزلت و ذکر شکر شریسته
کرد و کل قی چون است نباشد اندولت مسکین تو در خجای بی حاصلت و بعد از تصریح خدمت میر بحسب و تکبیر و حرمان آن قوم ضلالت
میر از تحسین جلیل و حقیر حکم بدخول ایشان در حبس شیطان فرموده و این نیز ظاهر اشاره خواهد بود بآنکه از اعراب عمر بن خطاب بنده بخاری محمد
در باب کمال سلطنت او این حدیث که ماسک عمر فجا الا و قد سلک الشیطان فجا عیزه روایت نموده و شیعه معنی آنرا بر طبق مضمون این
بت که بعضی انقاد در شان عسکر گفته حمل نموده اند شمران کانابلس اعفوی الناس کلهم فانت ما عرا کنوکت ابلدینا
و با تجمه هر که بر فضیلت ارباب مذموب و مفضلات ایشان در خطبات و تالیفات اطلاق دارد و سلیقه او حاکم است بجه خدمت میر در آن خطبه و این
آنچه از تقریر فرموده شرح میکند الا از سید شیعی استرآبادی نسبت بسنی عادی یا خارجی مراد الحقیقه تعلیات اهل حیران و استرآبادی است
شیعه استغنی از بیان است و چنانچه در مجلس اول زاین کتاب مذکور شده اهل سنت و جماعت اهل استرآباد و هر جا از شیعه میهنستند و بنا
تعصب تکفیر ایشان نموده اند اگر میر سید شریف را از حربه خود دانند بی صلحی نخواهد بود استیسا الفاضل امیر شمس الدین محمد بن سید
الشریف العلامة البحر جانی روح الله روحا بجلیه مقیس سردی در یوز خلق محمدی آراسته بود مولانا خضر جیلووی که از جمله ملائذ اوست و جمله
شرح نوح المسترشیدن صحت عیده او اشاره نموده و با جمله چون خدمت میر از جت جاه عاری و منکر طریقه و نیاداری بود و اظهار مذموب آباء
و اجداد خود و اهل سینه و چهاره مذموب شیعرا حضرت و یاری میفرمود و نقل آنچه در این باب از او ترشح نموده است که از برای محمود که در حوضی

از کتاب...

مذکور خواهد شد بر طبقه متوسط شرح کافی که بنا بر وضع جبارت مستغنی از شرح است شرح نوشته چون در بعضی از فقرات آن خطبه است
 صحیح تقدیم صحیح بر آن بعد از تقدیم حرام بر حلال واقع شده خدمت میر نوشته اند که تقدیم صحیح بر آن چون تقدیم حرام است بر حلال و اول
 مصنفات او شرح خطبه مذکور است و شرح بر پایه حکمت و شرح ارشاد نحو و شرح نواید غیاشیه و حاشیه طواع و حسب الاشارة والد بر زکوار و
 رساله فارسی که مشهورند بصغری و کبری در ضمن شرح تقریب نموده و غیره و دره موسوم ساخته و در شهر نشانی و ملائین و ثمانا و بیجات حد
 انتقال نمود قدس سوره العزیز المومنین که لمحقق المحتقانی جلال الدین محمد الدوانی قدس الله سره استسجی نسبت شرح غنی غنی میشود
 بن ابی بکر که قائل عثمان بوده و در حجر تربیت صدیق اکبر امیر المومنین جید نشو و نما نموده و همواره احوال خلافت پدر و اظهار خلافت عمر پیورده
 افتخار خدمت علامی نسبت دادن خود بصدیق اکبر فرست و دقیق که بر دقیقه شناسان طریق تحقیق مخفی نیست در مباحثی حال تردد و اول خود
 علامی سید الدین سعد مطالعه بعضی از مقدمات نموده و بعد از آن شیراز آمده در خدمت تلامی الدین اضراری که از اولاد سعد بن عباده صحابی و اول
 ملائذ سید المحقق قدس سره شریف بود تحصیل سایر علوم دینی و معارف یقینیه اشتغال نمود چون در آنوقت قدرت بر بهای بر عین
 چراغ داشت کاری از غایت جد و جناد در برابر چرامعی که در شهادت و غیره عجزت شیراز میافروخت خدمت علامی بریاستاد و مطاب
 نموده و ماغی میخواستند و آخر الامر کار بجائی رسید که کار زمان فاشیه مطا و غش بر دوش و علمای او ان طلقه نکیش در گوش کشیدند
 قضائش با عالی و ادانی رسید و جمعیت و سامان بسیار کرد و دیگر خدمت علامی با وجود آن جامعیت و جمعیت همچنان در جمع مال که از
 از سبب ترویج علم و تزیین فضل و کمال خیال نمیداد و حاصل بوده چنانکه در بعضی از اشعار خود فرموده شعر مرا بجز تبه روشن شدن در
 حال که قدر مر و بعلم است و قدر علم مال آورده اند که چون صیقل فضایل آنقدر خیر عالم گیر شد و ای حلقه فارس و آذربایجان سلطان
 سلطان یعقوب بایندی ترکان او را از شیراز بدار سلطنت تبریز طلب نمود و با لطف خسروانه نوازش فرموده قضی القضاتی ولایت فارس را
 ما و تقوض فرمود اتفاقاً روزی در مجلس ما و پناه مذکور خدمت علامی را با مولانا شیخ اتحقق نیریزی که از ازکیای قضای زمان بود مباحثه علمی
 واقع شده مضمای موجه متوجه ادله او میساخت لیکن چون فاضل نیریزی در زبان او ری غالب بود و قدم از دایره آداب بیرون نناده
 طریق مطامی پیورند و یک آن رسیده بود که خدمت علامی در جمیع احوال و ناموس و انشدهی او در آنجا که بسیار و لاجرم قاضی حسین برسد
 که از فاضل تلامذ خدمت علامی بود و در وصف آن مجلس عالی نسبت بود چون حال را بدین احوال بیان فرمایند حجت بر طاعت شده گفت که
 من کینه خدمت علامی ام طمس آنکه رعایت ایشان نگاه دارید و مباحثه شیخ ابو اسحق را بمن گذارید اگر او مرا الزام نماید بکلی او را مسلم و ایم
 سلطان التماس فرموده و قاضی حسین بتبریز رعایت آداب مناظره نموده شروع در مباحثه فرموده هر چند شیخ ابو اسحق خواست که از قانون
 آداب تجاوز کرده از مباحثی شباخی برود اما قاضی با او را بسته بمساجد توفیق غالبه و بر بکنان همچنان اظهار کشته زبان تحسین شیخ
 و قاضی صفی الدین عیسی تبریزی که صدر سلطان بود از مولد قاضی حسین استغفار نمود علامی دوانی فرمودند که از بزرگدایان یزد است
 و آخر از خدمت سلطان استدهای آن نمود که قضای دارالعباده یزد و توابع آنرا با تصدی موقوفات آنجا با تقویض فرمودند و سیور خال تبریز
 شاید شفقت نموده روانه دارالعباده یزد گردانید و با لجه اهل تحقیق را در شیخ علامی دوانی ترددی نیست و از جمله مویات آنکه از حضرت
 خضران پناه امیر شمس الدین سیدان صد رشوشتری که محاصر خدمت علامی بود منقول است که میفرموده اند که در وقتی که بواسطه فقرات حضرت
 در شیراز توطن داشتیم سیر زنی صالحه سزوار می شیراز بود که در خانه ما و خانه علامی تردد نمود روزی حکایت کرد که چون من از شیوه سزوار هم
 اهل بیت علامی استثنائی نمیدادم در آن مقام شدم که تحقیق حقیقه او نامی لاجرم همیشه می نمودم و مترصد مشاهده اعمال طهارت و نماز او
 میدویم تا آنکه روزی دیدم که آب وضو برداشته یکی از حجرهای خانه خود را در آب ریخت و در آب ریخت من از روزی که بان حجره ناظر بودم
 نمودم که وضو ساخته پای خود را مسح نمود و از بعضی تلامذ او منقول است که گفتند تی در تحقیق عقیده علامی اهتمام داشتم آخر روزی مشاهده
 نمودم که نقطه سیاهی که بنا خن پای ایشان واقع شده بعد تا سه روز باقی بود از آنجا استدلال بر آن نمودم که مسح یکیده که اگر کسی
 بایستی که آن نقطه سیاهی در اول روز بتبای می شد و ایضا منقول است که از علامی پرسیدند که نام زمان کسیت در جواب فرمودند که اگر کسی
 می رسد میگوید محمد بن حسن فرزند پسر آخر الزمان اگر از اهل سنت و جماعت سوال میکنی سلطان یعقوب حسن بیک ترکان و سوزی انکلام
 خالی از استخفافی بعیده اهل سنت و جماعت نیست و اشعار علامی نیز که بعضی از آن مذکور خواهد شد اشعار تمام بر صحت عقیده و ایمان او را
 و همچنین بعضی که در حاشیه جدید خود بر شرح بجز نسبت سید الدین حسین میر صدر الدین محمد شیرازی فرموده و او را بجان التمام تعظیم ابو بکر حضرت

امیرت علامت و تفریر نموده بر تفسیر اعتقاد و ادوات صحیح دارد بلکه آثار شیخ از لفظ و معنی آن میار جیست عال و العجب من ولد
 علی کفین یکن اطلاق هذا الشئ علی ان جمیع الفضائل التي لی علی حاصلا لایه بکرم زیاده قال فی ذلک ان ذلک ان ذلک ان ذلک ان ذلک
 علی کمال الامتیح علی نسی الامها آری بنقد است که خدمت علامی تعالی حضرت برادر عزیز آن بالتامس کنی از ایمان اهل سنت و جماعت صحیح
 نوشته و چون با وجود زمان فقیر رعایت بسیار از آن تفسیر نظر بوده بر طبق متن و وفق التماس سایل تقریر سایل نموده و بنا بر آنکه خدمت
 استاد البشر مرعیات الدین منصور شیرازی قدس سره مساله او را در آن تالیف و تقریر که فی الحقیقه دامن زور و تحصیل علم و دینا نیز بود
 مختصر تفسیر و منظره وقوع در نار سیر و استه و در خطبه در محاکمات خود در شان آن علامه تحریر گرفته که در آنکه فی الذکر مجروح و کمال الکفا
 علی جمیع الناس و بعد ما یفقه فی المال مضربا فی تقوی المآل محلی نماید که مآثات شارحان با کلام متن که در پیش
 که بنا بر التزام رعایت موافقت است بسی از اسباب چنانکه خواهد ضمیر الدین محمد طوسی قدس سره در شرح اشارات سلوک فرموده با آنکه در
 مستنقحات خود در بسیاری از سخنان حکما نموده و نموده است آنکه قاضی میر حسین که سابقا شطری از احوال او بر سبیل استطراد مذکور شد در رساله
 مناشات خود آورده که من قابل ترکیب جسم از هیولی صورت نیستم و در نهیله نذیب اشراقیان دارم و خواهد ضمیر الدین محمد طوسی قدس سره
 نیز بر اینست و اگر چه در شرح اشارات با شیخ قدس سره مآثات نموده اند اما آن متنی بر بشرط موافقت است که در اقول کتاب تفسیر بیان نموده
 و در متن تحریر که مذکور است طریقی اشراقیان سلوک داشته و حضرت غوث القمین سید محمد نور بخش در رساله معراجیه آورده که حکما
 طبیعی و مستوفی العظمی از رسد در احوال بنیاد و اولیا مانده معراج و غیره خوض نمودن اگر رعایت لغز خود کافی باعث شود و خوض نمایند در مجامع
 باشد حضرت سادت پناه معتقد اهل البیت افضل العلماء القمین کل الحکما المتوسلین امیر سید شریف شیرازی موطئا و مدقا رحمة الله علیه
 بر حقه و استی که بر سبیل روایت از حکما و همتا است آنچه فرموده است و شاید که بنا بر تمسک کسی بوده است بنفسه در آنجا ب خوض نموده است تعیین
 آن نفرموده اگر فرمودی چنانکه با غیب بودی در حال آنکه اخلاص و حقانیت و انصاف و دیانت می مقتضی آن نبود که بغیر علم تعیین در امری شروع نماید
 از آنچه بر او است گفتا نموده استی و ایضا مؤید توجیه مذکور است آنکه هرگاه ملا حسین کاشفی که از سرور اند و هزار دلیل بر صحت عقیده خود
 حسب الامر علیه تفسیر کلام الکی بر طبق معتقدان اهل سنت و جماعت نماید و بواسطه تقریب آن ناصبی همچنان عقیده باروی سراید تجویز آن از علماء
 دوانی و امثال او بطریق اعلی میشاید و همچنین توجیه علامی بجانب بعد از حقه حضرت زاریت آسمان طاکت پاسبان حضرت امیر المؤمنین علی السلام
 و عدالت عالیات سایر ائمه معصومین علیه السلام صلوات الله علیهم و اخصاص و زیدین او در خطبه شریف شریف الدین قنبر خاوند خرد
 علیه مرتضوی که از افضل فقهائ شیعیه امامیه بود و در کس گفتن حکمت اشراق و تالیف حاشیه زور احسب الله انما من اشار الیه زجله مؤید است
 و از جمله اشعار حقایق شاعر علامی مدح آن شاه کرامی این سه رباعی نامی است رباعیته روز خشت طلبیاتی کو کر کش و زکو کر کش
 وحدت در کش لا یظلم اصلا ابد اشار بها رمزی است در این می روانی در کش اخری در ملک حقیقت است آن شاه مدار است
 از طلب دامن آن شاه مدار او باب مدینه علوم استادی زان در که روی و دبند که بار اخری خورشید کمال است نبی مایه ولی
 اسلام محمد است و ایمان است علی کریمه در این سخن عظیمی بگر که زینیات امامت علی و ناظم علامه در شرح رباعی ثالث بعد از توضیح
 معنی قیامت و تحقیق آنکه ایمان نسبت با سلام منزله باطن است همچنانکه ولایت باطن نبوت است فرموده که این شمه است از فوایج انوار اهرام
 که در مطاوی این دو اهم عالی منظومیت و همانا نکته ان صاحب غفلت است که از اسلوب فرموده که زبان مرغان چمن این است با خبر باشد بسی حکم علی
 از خیابای این زوایا است خارج تو اند نمود لیکن این نیز تیره است عالی که در وصول آن مترنمان خیال پرست با معیشت شاعر بر حقه سیمین
 چه چه کسی رسد که شاسای منقح الطیر است ایضا توجیه دانی زبان مرغان را که ندیدی می سلیمان را مدت حیات علامی بروی که
 صاحب جمیل التیر ذکر نموده زیاده از همتا و بوده و از خطبه محاکمات استاد البشر مرعیات الدین منصور خاوند مستفاد میشود که زیاده از همتا
 باشد و وفات او در یوم الثلثا سابع شهر ربیع الثانی از سال هشتاد و هشت در اردوی سلطان ابوالفتح باندیری روی نموده چون آن موضع تقریر
 دو ان نزدیک بود نفس او را با آنجا برده و دفن نمودند و چون تفصیل مستنقحات خدمت علامی و خصوصیات آن بر اکثر اهل زمان طالع مرستی در دو کلام
 از باب سیراثری زان پیدا از ایراد آن با کمال مناسبت است لایق دید اول ساله قدیم در اثبات واجب تعالی که او را در او ایل حال در سنه
 هشتصد و نود و هشت بنام کی از سلاطین نوشته دیگر رساله جدید در اثبات واجب تعالی که از ارداو انفر در خطه لاری تالیف نموده دیگر حاشیه هم
 بر شرح جدید بگر که در او اسطه حال آن بنام سلطان خلیل باندیری تالیف نموده و تا اثنای مباحث اجسام غلیظه رسیده دیگر حاشیه جدید بر همتا

تفسیر
مجلس

شرح که ابتدای تالیف آن در شهر سنه هشتصد و نود و شش بوده و چند سال در او ان درس افاده بر کرد آن میکردیده و اینهاست تا شای
 بحث قیمت رسیده دیگر حاشیه ای که تا بحث وجود ذنبی رسیده و این صیغف در این بلا بطلان آن فایز کردیده و تالیف آن در سنه
 سبع و تسعین و ثمان ماه بوده دیگر شرح بری که از ایجا بر نام بعضی از بزرگان هند بملک التجار استهار داشته مخزون ساخته و مرتبه دیگر قنایح
 آن بنام یکی از سلاطین ایران نموده دیگر حاشیه متدبیر منقح با آخر مجتبی بوجبات دیگر حاشیه قدیم بر شرح مطالع و حواشی شریفه شریفه
 که قریب ببحث موضوع رسیده دیگر حاشیه جدید بر آن شرح و حاشیه که از اقبل از حاشیه جدید شرح بجزید نوشته و این حاشیه تا اواخر
 بحث موضوع رسیده دیگر حاشیه بر او ایل شرح معتقد بر مختصر اصول این حاجب و حواشی شریفه شریفه که در اینجا متعرض دفع اعتراضات
 فاضل متقی ملا علی حران طوسی از سید المحقق قدس سره اشرف شده دیگر حاشیه بر او ایل کتاب محاکمات دیگر حاشیه حکم العین و این حجاز
 بر ویست آن مشرف شده دیگر رساله انموذج العلوم مشتمل بر تحقیق و مسئله از مطالب اصیده و فرعی که از انبام سلطان محمود کجراتی نوشته
 و در صحبت میر شمس الدین محمد بن سید جعفر بن السید العالم العامل الفاضل امیر شمس الدین محمد بن سید المحقق قدس سره اشرف از اقبال
 تلامذه او بود از ابسلطان مذکور فرستاده و سلطان هزار در هم جهت خدمت علامی ارسال نمود و آن جایزه در دریا غرق گردید و خبری
 معتدبه از آنجا بایشان رسید پس خدمت علامی رساله دیگر و تحقیق عدالت بنام سلطان نوشته فرستاد و در دیباچه اشارتی لطیف بحال
 آن جایزه نمود در این مرتبه نیز هزار درم با دیگر کتف و در ایجا خدمت علامی فرستاد و در رساله انموذج العلوم حدوث عالم که صلی اصیل است
 از علوم دینی و معارف یقینیه است و توضیح تمام مایه دیگر رساله زور که بعضی جمله است و از او بخت شرف بشکرت الله تعالی که در بعضی از دنیا
 صالحه از حضرت امیر المومنین علیه السلام دیده در سلک نظم و تالیف کشیده و در آن رساله صحیح بیان حکمت شجی و ذوقی نموده دیگر حاشیه زور
 که از آن نیز در آستان بلا یک پاسبان با تلماس شیخ شرف الدین حسن قبال که سابقا مذکور شد نوشته اند دیگر حاشیه صغیر که از اجتهاد تلماس ملا قطب الدین
 مجبوی اصفاری بر عبارتی که در خطبه زور واقع است نوشته اند دیگر رساله در تعریف علم کلام که در کتاب مواظف مذکور است و از انبام میر
 محبت الله که سپرده امیر ضمیم الدین نعمه الله ماضی بود نوشته و بهند نزد او فرستاده و در آن رساله معتقدی دفع اعتراضات ملا علی حران طوسی
 از شرح کتاب سید المحقق قدس سره اشرف شده دیگر حاشیه بر او ایل شرح چینی قاضی زاده رومی و ظاهر آن حاشیه که کتاب است و ترتیب یافته
 و اگر از اجیاش الحقا میر غیاث الدین حضور شیرازی در حاشیه خود نقل نموده و در فرموده دیگر رساله در خلق اعمال که از اب التماس یکی از طلبه
 در کاشانه کاشان نوشته دیگر حاشیه بر او ایل شرح شمسه و حواشی شریفه شریفه که تا شای مجتبی علم سید سید سید نظری رسیده دیگر
 خطبه طالع دیگر تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا خذوا زینکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا ولا تسرفوا که بنام ملا شمس الدین محمد بخش صدر سلطان
 بایستقر بن سلطان شامی نوشته دیگر تفسیر سوره قل یا ایها الکافرون دیگر تفسیر سوره اخلاص که بنام سلطان ابوالفتح بایندی نوشته دیگر
 شرح عقاید هندی که از او در جزیره جردن یعنی هر روز با تلماس یکی از معاندان صاحبجاه نوشته دیگر رساله در حل مخطئه مشهور بجزید و دیگر حاشیه
 از او بقیه شافعی دیگر شرح اربعین حدیث نوذی دیگر شرح رساله تفسیریه در تحقیق معنی غرض الامر دیگر رساله فلیه که از انبام یکی از سلاطین اصفیه
 و در آنجا رعایت بسیاری از فنون بلاغت و انواع تشبیهات بلغیه فرموده این بود آنچه از کتب در سایه عریض خدمت علامی دیده یا شنیده
 و اما فارسیات یکی از آنها کتاب اساطیر است که از انبام سلطان خلیل بایندی و پدر او حسن بیک مخزون ساخته دیگر رساله بتلخیص
 شرح کلمه توحید که بنام سلطان مذکور نوشته دیگر رساله که در عرض شکر سلطان مذکور و در حوالی بنام میر شیراز نوشته و در آنجا رعایت حسن عبارت
 بجا آورده دیگر رساله در عدالت که بنام بعضی از سلاطین عراق نوشته و مصحوب میر شمس الدین محمد که سابقا مذکور شد بخدمت او فرستاده
 دیگر رساله در تحقیق معنی خبر و اخبار که از انبام میر میران ماضی اصفهانی نوشته بعضی از این رساله بنظر حقیق رسیده امید که بطلان تمام آن فایز کرد
 دیگر رساله خواص معرفت که از انبام سلطان غیاث الدین غیاثا مندی نوشته و از مصحوب سید جمال الدین بصرانه برادر سید شمس
 سلامی که از اولاد سید شمس الدین عریضی بزدی بوده از خدمت سلطان مذکور ارسال نمود و دیگر رساله در شرح قرآن فاطمه شیراز که در
 اینست در جمیدیر مخان نیست چو من رسیدم خرقه جانی که داده و در قرطانی دیگر رساله در شرح این بیت خواهد حافظ پیرا
 خطاب قلم صنع زفت آفرین بر نظر پاک حفا پوشش با و دیگر رساله در شرح معنی از ابیات شیخ جمعی قدس سره دیگر شرح بر
 که از اشعار حقایق مشاراوست از انبام میر میردم نوشته دیگر رساله در دیوان نظام که از او در خطه لار بنام حوالی آنجا ملک علا بیکت
 نوشته دیگر رساله موسوم بصیر و صد است مجموع آنچه از آثار علام خدمت علامی بنظر این مستهام رسیده یا از آستان خود کرده

امام

مجلس

ایشان بکت واسطه ما وقتی میشود شنید و او در اخطاب انبیه و نشأت ریشقه و اشعار است و از جمله آن اشعار آنچه در این وقت حاضر بود
 مذکور میگردد و غزل روی بنما که جهان طفت انکار گرفت صیقلی زن که مرآینه زنگار گرفت قوی آنگاه که در کوشش خلی ملک
 دول و دین جمله بیکار گرفت آفتاب نزل از مشرق رویت چو مید همه ذرات جهان بجز انوار گرفت صدق عوی از نور جنت است
 منکر از کوردلی شیوه انکار گرفت چون دوانی بخورد و در غم از کاسه صیغ هر که جامی کف ساقی بار گرفت و له ایضا عارفان قد ترا مقصد
 خوانند طاق بروی ترا بسجده صحتی خوانند تیر زبان جهان خاک سرگویی ترا تو تپایی نظر مردم پنا خوانند قامت و کوش در خسار لغز ترا
 اهل عرفان شجره شمس می خوانند سخن از قد تو کفر خود دانی ز آنرو سخاتم همه عالم بالا خوانند و له ایضا بنور خاطر خود میر و پندره
 چراغ خاطر دون بختان چه نوردد اگر چه مغیض اشامل است یکسان نیست آنکه هر چهل که تو بینی صد پو طورد به سینه الحکار آفتاب
 امیر صدر الدین محمد شیرازی اسکندره تعالی فی صدره جهان کنت عالیشان ابو المعالی است و لقب شرفش لبان باب فضل و کمال صد لعل
 و صد رحمت است و چنانکه سابقا در حوال سید جلیل محدث امیر صیقل الدین که از بنی اعمام است مذکور شده آباء و اجداد اجداد او تا حضرت
 آنکه معصومین صلوات الله علیه جمیع اهل حافظ احادیث و حامل علوم شرعیته بوده اند آنرا بواسطه خوابی یکی از پدران او در بطلان کتب
 حدیث اهل سنت دیده بود و عبت ایشان در درس کتب مذکوره که از روی تعقیبه استمرار یافته بود فتور یافت و اول کسی از ایشان در مطالعه
 کتب حدیث و اسوخته متوجه علوم حکیمه رسیتمه کرده و بدین ترتیب اعظم حکما رسید حضرت میر بود و خدمت میر استفاده کثیری از شرحات از
 خود میر حیات الدین منصور و پسر عم خود میر نظام الدین محمد نموده و نظری از علوم عربیه و فنون ادبیه بر پسر عم خود میر حیات است که در حیدر زمان بود
 قرانت فرمود و سایر ادبیات و عقلیات را از حکمت و کلام از سید فاضل مسلم فارسی و جمعی دیگر اقتباس نموده که سلسله تلمذ بعضی از ایشان
 رئیس الحکامه ابی علی سینا غنیمت میشود مثل ملاحظه الدین علامه شیرازی و سلطان محققین خواجه نصیر الدین محمد طوسی سلسله دیگر منتفی میشود
 از ارباب کلام مانند توحی الاسلام عراقی فخر الدین رازی و شیخ علامه جمال الدین حسن بن مطهر الحلی و حضرت میر با مولانا قوام الدین که ابالی که از اعا
 ظمه سینه المحققین قدس است سزا شریف است مباحثات و مناظرات بوده و در بسیاری از مسائل در سخنان استاد او برادر تمام کرده و از او
 اقتدا و شرح قشیری شعرا نیز که اگر آنکه جمع نموده بود میان مباحثه و افاده و عمارت و زراعت و نظم مناظرم نوی و اخروی کثیر الشرف صاحب
 صایب و فخر یافت بود هر که بچکس از اقران او را رام نداده بلکه در یکی در مناظره فائق افتاده و اگر چه علامه در بحث مجلسی خود را حریف میر شنید
 اما در اکثر تصانیف خود متوجه دفع سخنان میر گردیده و سخن از جانبین تطویل انجامید چنانکه از حواشی تجرید حواشی مطالع ایشان ظاهر میگردد حضرت
 غوث الحکامه میر حیات الدین منصور در شرحی که بر رساله اثبات و جیب آن صدره عالیقدر نوشته ذکر نموده که مولد شرفش صباح سه شنبه دو ششم
 سنه ثمان و عشرين ثمانماه بوده و در صباح جمعه و از دهم رمضان سنه ثمان و ستماه در دست فخره کفره غلام از اعوان موی ویز و حینی غلام
 ترکمان نابندری که در اصل سکنه دیار بکر بودند سدید گردیدند و در صدر جهان منزل گزیدند و از جمله آثار او مدرسه رفیه منصور است در شیراز و جا
 قدیم و جدید بر شرح جدید تجرید و ایند و حاشیه تا اشافی محبت اعراض رسیده اند دیگر حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و حواشی شرفیه شریفیه
 و ایند و حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع مقدم است بر تالیف حواشی قدیمه علامه دوانی و دیگر حواشی شرح شمسیه و حواشی شرفیه شرفیه که تا
 آخر وجهات رسیده دیگر حاشیه در شرح مختصر اصول ابن حاجب و حواشی شرفیه شرفیه که در آنجا مقصدی معارضه اعتراضات ملا علی عمران از
 حواشی سینه المحققین قدس سزا شریف شده دیگر حاشیه بر کشف حواشی آن دیگر رساله در بحث فیاض شرح مطالع و دیگر رساله در حل مغلطه چند
 اصم و دیگر رساله در علم فلاح و دیگر رساله فارسی معروفه جوهر و خواص و قیمت آن دیگر رساله فارسی در کیفیت حدیث قوس و قزح که از اشافی
 کان بر نظم نیز میگویند و دیگر کتب حیات بر تفسیر قدس شافی از حضرت میر مشهور است ظاهر او آثار شرفیه از آن سینه است که صرف شعر گردد
 خاتم الحکامه و غوث العلما الامیر حیات الدین منصور شیراز قدس سزا آنکه در سلطه و افلاطون بلکه حکامی هر و قرون اگر در زمان آنقبله
 اهل ایمان بودند می مغفرت و مباحثات با بزرگان سلک مستفیدان طازمان عالیش نمودندی جذر صستم آوازه فضل او شنیده و فلک بانها
 دیده نظیر او ندیده و ولادت شرفش رسیده بوده در خدمت پدر بزرگوار خود امیر صدر الدین محمد محقق علوم دینی و معارف عینی نموده و در دست
 ساکنی از صنایع علوم فارغ گردیده و در چهارده سالگی در اوج مناظره با علامه دوانی در خود یافته و وسایل برای نظام آن بی ساخته دنی منصف عالی
 صدارت پادشاه منصور باو متعلق بود و در رعایت عظمت استقلال اشغال می نمود و در مرتبه ثانی که جناب محبت الکرمانی شیخ علی بن عبد المعالی
 روح الله روح از عراق عرب توجه پایسر بر خلاف میر گشته حکایات که در باب عدم تعقیبه حضرت میر با حکام شرح عاقد شمس مذکور میشد و سینه

فقاو خاطر شریف جناب شیخ بزرگوار شد و بعضی از مفسدان در مقام افساد و آلوده بمانی نزاع است حکام تمام یافت تا آنکه روزی در مجلس
آمین باشه علمی در میان آمد و بحث نجشونت و نزاع کشیده و شاه دین پناه حمایت محمد الزمانی نموده حضرت میرزا نجید و بعد از مدتی
چند از منصب صدارت استعفا نموده بجانب شیراز روان شدند و در سنه ثمان و اربعین و ستماء وفات یافتند از مصنفات شریفه ایشان
اولاً آنچه این غیر شریف مطالعات آن رسیده در مقام مذکور میشود کتاب تجرید الکلام قسمی است معاد آن بنظر فقیر رسیده در آنجا مستعدی
رذاعاویل تجرید الاسلام غزالی شده و تثنیع بسیار بر او کرده و آن مجتهد قریب به هزار بیت است و از این معلوم میشود که آن کتابی است
خواهد بود دیگر کتاب محاکمات میان نخرین عالمین میرصدالدین محمد و ملا جلال الدین محمد و دانی در حواشی ایشان بر شرح تجرید دیگر محاکمات
میان نخرین عالمین در حواشی ایشان بر شرح مطالع دیگر محاکمات میان ایشان در حواشی شرح عسندی دیگر شرح بر کتاب میاکل الانوار
شرح بر رساله اثبات و حجب بدخود و دیگر کتاب تعدیل المیزان بر منطقی که خلاصه منطقی شفاست با سوانح طبع نقاد ایشان دیگر کتاب معیار
الافکار که خلاصه تعدیل المیزان است و دیگر کتاب لوامع و معارج در مباحثات کتاب تخته شاهی و آنرا آنچه در خطبه کتابت کتب است
در عهد سالی نوشته دیگر کتاب تجرید در حکمت که جمیع مسائل حکمت طبیعی و الهی با عبارات موجز بلع مجرذ از دلایل ذکر فرموده و دیگر رساله
قبله و دیگر کتاب معالم الشفاء و طب دیگر مختصر آن که ستمی شافیه است و غیر در مباحثات تجرید علم طب آنرا از دیگر حکیم فاضل خادق مولانا محمد
محمد شیرازی خوانده و دیگر کتاب غیر در مباحثات دیگر حاشیه بر آیات شفا دیگر حاشیه بر شرح اشارات دیگر حاشیه بر شرح حکم العین
رساله در باب خلافت فرزند ارشد میرصدالدین محمد دیگر خلاصه تلخیص که اختصار کتاب معانی بیان است و دیگر در حاشیه شمسیه خلاصه
دوانی دیگر در حاشیه تندیب مشارالیه و دیگر در برانموده علوم مشارالیه و دیگر در رساله نور مشارالیه دیگر رساله در تحقیق حیات و دیگر
رساله مشارق در اثبات واجب کتاب اخلاق مضموری حاشیه بر اوایل کشف تفسیر سوره الانسان کتاب مقالات العارضین کتاب در فضیلت
و اخلاق که با اسم فرزند ارشد خود میرشرف الدین علی نوشته رساله قانون السلطه است آنچه از تصانیف حضرت میرزا فقیر رسیده و دیگر
تصانیف دارند که بنظر فقیر رسیده و اساسی آن در کتب ایشان تقریبی نگور شده و بعضی از فضیلتی معاصر اخبار از روایت آن نموده مانند کتاب بیان
الرضوان و کتاب اساس علم هندسه و غیر آن غرض از تفصیل تصانیف حضرت میرزا و آثار شرف بجلاله اکثر آن در کلام بعضی از افاضل
عظمت مثل علامه محسن کاشانی و ملا میرزا جان شیرازی که مصنفات حضرت میرزا اکثر بواسطه نفاست متداول شده بود و بدست هر که میآید
بآن صفت میکرد ایشان بدست آورده سخنان خیر از آنجا رسیده زیدند و جهت غلط کردن میگفتند که از تصانیف میرزا فیاض الدین منصور
نامی نیست و بعضی کتب که در مصنفات متداوله خود نام آنرا مذکور ساخته و جو خارجی نیافته و اگر حیاتی از آن کتب بردست طالب
علمی افتاد و بردزدی ایشان مطلع شد دعوی تواری میکند و از حضرت استاذ محقق بجز روح الله روحه میفرمودند که ملا ابو الحسن شمس الدین
اوله که در رساله اثبات واجب فکر کرده و آنرا از جمله خواص فکر خود شمرده از شرح میاکل حضرت میرزا نقل نموده و در ایامی که با تلماس مضموری
روی بر رساله او بنوشتم اظهار سرفقت و انتقال او کردم آن رساله را متروک ساخته رساله دیگر تا اینف منور اگر چه آن نیز خالی از سرفقت و انتقال
نیست و از آثار حضرت میرزا در قون ادب و طلسمات قل و الفنا را حکم بنده است که با پادشاه دین پناه یعنی سوزید و تحصیل آن بر آن
جمهور مشهور و مجلی از آن در رساله قانون السلطه مذکور است حضرت میرزا و در خطب از جمله بود یکی میرشرف الدین علی که اکبر و اورج و اقلی بود
و دیگر میرصدالدین محمد که اصغر و ازکی و اقم و اتمل بود و بنا بر این التفات حضرت میرزا و بیشتر بود و چون میرشرف الدین علی بار دومی معنی
سبب فتوی و صلاحی که داشت با پادشاه دین پناه او را توارش بسیار فرمودند و از مترجمان مجلس شریف آیین ساختند روزی یکی از مترجمان
میر عرض تقیات میرشرف الدین علی و عنایت پادشاه نموده حضرت میرزا جواب فرمودند که او بسیار فرستاد پیش از این قسم تری که گفتند
هر گجا بسیزی بست بدوی کشند بیشتر از آنکه از ایام تمنا دارد و از جمله لطایف حضرت میرزا که روزی میرشرف الدین علی که کور بجهت میرزا
و از برادر خود میرصدالدین محمد گفت کرد که او ختم شراب بر سر قبر مردم چند خود میرصدالدین محمد نموده و از آن مجوز حضرت میرزا چون
آن شد که او آن سخن با انودی حسدی که با برادر دارد میگوید با او گفت تو هم بخور بعد از آن میرصدالدین محمد را بخلوت طلبیده از روی نصیحت با
گفت که ای فرزند مردم بر سر قبر بدان خود مصنف منینه تو ختم شراب جنسی و ایضا از لطایف است آنچه در بعضی مسائل فقیر زوم نوشته
تفصیل آن نیست که فقیر زوم کتابی با پادشاه مغفور فرستاد و در آنجا اعتراضات کرده بود که هر اخلاقی است با المعرف و شام میگوید و هر
شمارا بسجده میکنند و حال آنکه بسجده غیر خداست و کفر است و چون حضرت پادشاه بجانب شیراز فرمودند که جواب آن مختصر و شاعرانه بنویسند